

۲۱
۸۱ - ۷۱
۱۳۸۲


بازدید شد
۱۳۸۲

« حقیقه الامر »

کتابخانه
مجلس شورای ملی
۱۳۸۲

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۵۹۹۲

۶۹۴۴

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب حقیقه الامر		
مؤلف	مرتضی بن علی امین بن آقا میرزا ابراهیم تبریزی	شماره ثبت کتاب
موضوع		۱۳۴۱
شماره قفسه	۵۸۷۹	۶۲۱۷
		۴

نسخه فهرست شده
۵۸۷۹

۴
باعت فخره و شایسته کرم
در علم که در به بری کرم
دینام همه جا حال شوقه است
از چند سراغ از غریب کرم



۷





کتاب بسم الله الرحمن الرحيم حقیقه نام
الله تزل احسن الحدیث کتابا مشابها مشانی تفتقر منه
جلوه الذین یحشون ربهم تم فین جلوبهم وقلوبهم
الی ذکر الله بهدی بین بشاء ومن یضیل الله فماله
من یادشکر و سپاس خداوند راست که ابواب
لطف و کرم را پر روی کافه اعم باز فرموده و بمناف
و فین جا به فی سنا لندیتهم بسنا سالکین و مجاہدین
بمطلوبات خود هدایت نموده و صلوة و سلام
بحضرت خاتم آل و اولاد او باد که ابواب کرم
و اولیای نعم

و اولیای نعم **و بعد** راقم
اوراق بعض طالبان حقیقت و سالکان طریقت
میرساند که چون در باب تزکیه نفس و سلوک
و عمل و تکمیل قوای حیوانی و انسانی و تحصیل رزق
و کسب مایه معیشت مردم را در اختلاف شدید
دیدم بعضی میگفت سعی و تلاش حجاب را بچشم
اثری منترتیبیت برای اینست که آنچه خدا خواسته
و مشیت بر او ملاقه گرفته لا محاله بطور خواهد رسید
و هر چه خداوند نخواسته و مقدر نفرموده هرگز
نوجود نخواهد آمد در این صورت سعی بنده بجان
رحمت او بجات میگوید آشکارا می بینیم
که شخصی در باب مطلبی هر قدر کوشش میکند و سالکان

سال برای انجام آن خود را برحمت و مروت
میاندازد و بهسبب آن از آن زحمات اثری
نمی بیند شخص دیگر بدون همه زحمت و تعب
بهمان مطلب میرسد پس **ب** اسباب و وسایل
رفتن سودی ندارد و بسا میشود که شخص بی جمع
نمودن مقدمات مفصودی استمداد امیر
ثمری نمی بیند و بسا میشود که هرگز در فکر تحصیل
مقدمات آن نبوده خود بخود اسباب غیبیه فراهم
آمده مطلوب بعل میساید با اینکه در نظر اهل ظنا
آن طور فراهم آمدن اسباب خلاف عادت بلکه
غیر ممکن مبین شود **ف** **ر** و کیمیا که بود بعضی در **ر**
البد اندر خرابه یا بد کنج **د** و گروهای مختلف این طایفه

خود پند

خود پندارند که بطور اسباب و وسایل اعتماد کلمه
و اعتنائی زیاد دارند و آثار را منوط بکسب
وسعی خود میدانند و میگویند خدا روزی را از روز
خانه برای شخص نمی اندازد بلکه بی سعی و بی زحمت
نمیدهد هر چه بشخص عاید میشود از اسباب ظاهری خوا
بود حرف اینجا از یکجهت صحیح است لیکن موجب
کارشان اینست که نظرشان در تکون وجود
مستبات منتهی بر اسباب است و با اسباب **ب** متفکرا
نظر دارند و از مستببات الاسباب غافل میشوند
اگر بعضی اوقات منطوق ایشان بخلاف این باشد
مخص قول است در مقام دیدن نظر ایشان حالت جد آینه
ش **ر** مدوار و چشم اهل ظاهر **د** که از ظاهر پند جز نظر

و بعض قول ظاهری اعتباری نسبت پس اگر شخصی
بگوید من از این طایفه نیستم و آثار را از مؤثر حقیقی
می بینم و امور را بسته به شئ او میدانم باید بفعل
و غسل او نگاه کرد که فعل محکم و عیار قلب است
اگر در واقع نظیر مؤثر غیبی است و اعتماد بظواهر
ندارد پس این تلقی به اندازه و تذلیل نفس در پیش
این و آن از چه راه است و اینچه اضطراب و تطویش
و به آرامی و پریشانی از حوادث روزگار و برآ
عالم برای چیست طایفه اول نیز عمل شان مطابق
قولشان نسبت چه بلفظ میگویند امور بسته بتقدیر
و مثبت ایزدی است و سعی با بیجاصل است با وجود
این در مقام عمل از سعی و تلاش و بکار بردن مدبر
و از تلقی

و از تلقی و ذلیل داشتن نفس هرگز دست نمی کشند
و طایفه دیگر را نیز با قوال مختلفه دیدم که تفصیل آنها
تطویل جلا طاعل است و بعضی را در این باب متحیر و غریب
فکر است و مبتلای حیرت مشاهده کردم که حقا و باقی
در این باب نداشته و لکن رایت منم مقاماً
شرحه فی الکلام قاطی طول و لے اگر سراسر بین الامین
بشخص سالک مشخص کرد و هرگز در سیر و سلوک خود
متحیر و سرگردان نخواهد ماند و شبهاتیکه در این
مفاهات با زبان ضعیفه وارد میشود باعث برآینا
غفلت از این ستر و جهالت بر حقیقت امر است چون
ندیدند حقیقت ره افسانه زویند قاضی عبد الجبار مغزلی
در خانه صاحب بن عباد شیخ ابوالحسن اسفرائینی را دید

در سبیل تفریض گفت سبحان من تتره عن الفحشاء
در حال گفت سبحان من لا یجری فی ملکة الا ما یشاء
نهی که خالی از این دو تفریض باشد نیست مگر
طریقه امر بین الامرین که هر دو فقره بآنند حق
و صحیح است فلذا ما مسکونیم سبحان من تتره عن
الفحشاء و لا یجری فی ملکة الا ما یشاء قال علی بن ابي طالب
لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین جبریت چاکر
خدا بند کارا بطریق جبر بر او میرود و در صد و اعمال
برایشان اختیار می نماید و عفتلا و شرعاً احدی نیست
بصد و خبر و شتر مورد و ذم نمی شد و هیچکس
در هیچ کاری بحث و ایراد و منع و لوم روان بود
و هر که کسی شر او را تحسین یافته نکشت و حال نگذید
عقل چنین

عقل چنین نیست بلکه تمامی عقل بظن و صرافت طبع
مح و ذم را در افعال عباد مجزاً ایشان وارومی کند
و شخص را در اداء عمل خیر جزا و ستایش خوب مدهند
و در مقابل شتر جای بد و اگر در صد و عمل بسته را
نبود مح و ذم و جزا و سزای داشتن بر او معقول نیست
و شرعاً هم در دو تکالیف و خطایات و ترتب و این
و عتاب بعل او منتقل نمید و بلکه آنوقت طاعت و معصیت
هیچ معنی نداشتی چه طاعت عبارت است از انقیاد
با امر و معصیت عبارت است از عدم انقیاد در صورتیکه شخص
مختار و قادر بر فعل و ترک نباشد انقیاد و عدم انقیاد
از او منصور نشود پس بدیهه عقل و شرع جبریت
و لا تفویض تفویض هم نیست که امور و سبب است

و مغروض با سباب باشد چه آشکارا می پسندیم با شخص
سعی بنماید و تلاش بی تحصیل مطلبی میکند و اسباب
بر او فراهم میآرد و از آن سعی و از آن اسباب حاصل
نمی بیند بلکه از همان اسبابیکه برای تحصیل مطلوب خود
چیده گاهی عکس و منافی مطلب نتیجه میبرد و از آنها
بمخلاف عادت اثر برود میکند کما قیل **فهم** از قضای که
آنکسین صفرافسند و **روغن** بادام خشکی میسوزد
و احادیث و اخبار مثبت و اراده زیاد است و پیش
کتاب و توأتر معنوی شرف ثابت است که هیچ شیشی
نیخواست خداوندی صورت نمی بندد و هر کس بین
بصیرت اندک نظرسعی با مودرات خود کار و واضح
و آشکارا می بیند که امور مودکول بظاهرت است
با جنبنده

با جنبنده جنباننده **رشته** در دست دیگر است بنا کرد
بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر **باری** چون مردم
در این مقامات با اختلاف شدید و شکوک و شبها
زیاد دیدیم و بعضی از ارباب سلوک از این تفسیر
بی بضاعت خواستش کردند که آنچه از اخبار و آثار
امته اطهار صلوات الله و سلامه علیهم و از بیانات
علمای اطیاب در این باب فهمیده و در اعتقاد او
بمقام جرم و یقین رسیده ام در ضمن مختصر رساله
بعبارات مانوسه مناسب طبع عوام بشرح و بیان
آرم تحقیق این مسکن را بسیار اتم و الزام دانستند
فهم خود از بابت ما لایدرک کلمه لایترک کلمه بخو اجمال
در حالت استعمال بمقام بیان برآید و بجز بضاعت

چیز دیگر در نظر نبود و عمده جانب عوام و ضعیفان
لمحوظ داشتند لهذا محسنات لفظیه ابدان پر اتم و عبادت
رساله را موشح با نام فضاحت نام ختم هر گاه این معنی
خلاف سلیقه ارباب و فصحا کرده و معذورم دارند و از خدا
توفیق بسیار برای خود و مطالع کنندگان استمدعا
دارم که آنچه مقصود است بعبارات غریبه ثبت شود و پایا
بلین او اگر در راه تفهیم و تفهم او بطور سهل و آسان
شود آنه علی کل شیء قدير و بالاجابة جدير رب الشرح
لی صدری و یسر لی امری و اعمل عهدة من سانی
یفقهوا قولی **مقدمه** تکلم در این مقامات
با دو ملاحظه میشود یکی ملاحظه قدرت خداوند کفایت
و یکی ملاحظه حکمت **اما ملاحظه قدرت** بل محالست

اینکه خدا

اینکه خدا هر آنچه خواهد و او را پسندد از اشیاء قهراً
و جبراً بطور بدیه و لو شاء ربک الا من فی الارض کلهم
ولو شاء لمدکم اجمعین و خدا قادر است بر اینکه ظاهر
کنند از آتش برودت و از آب حرارت و همه اشیا
در قبضه اقتدار و تحت قدرت اوست میتواند مطیع
جزای بدیه و عاصی را جزای خوب **لا یسئل عما یفعل**
و در مقابل قدرت او همه اشیا از اثر یا مسلوب
الاختیار اند لا مؤثر فی الوجود الا الله و در برابر قدرت
او قدرت معطل است لا ضد له و لا اله الا الله تعالی
ماکان الله لیجزة من شیء فی السموات و لا فی الارض
انه کان علیها قديراً و خشت الأصوات للرحمن فی سمع
الآسمان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

و خوف و خشیت مغربین یکی هم از این راه است
از اوست که هر قدر علمشان بقدرت و توانای خدا
زیادتر شود بهمان درجه خوفشان بیشتر میشود تا آنکه بخواهند
بر عبادت الهی **آیا بلا حظه ثانیه** که ملاحظه کنند
پس مقتضای حکمت کامله این است که عباد در افعال خودشان
مختار باشند و قدرت بر فعل و ترک بر ایشان داده شود
که هم از اختیار خود استندال بمختار بودن صانع مطلق
نماید و هم از خدا با مجبور کردن عباد و سلب اختیار
از ایشان ترجیح مرجوح بر راجح بعمل نیاید که مناف
حکمت است **بیان اولی** آنکه خدا عالم را براس
معرفت خود خلق کرده است خودش مختار است
و ناراه معرفت را در شخص نگذارد و تکلیف معرفت بر او

تکلیف بمال

تکلیف بمال خواهد بود فان الفهم شرط التکلیف
فانک تقالی سزیم آیاتنا فی الآفاق و فیهم
حتی تبین لهم انه الحق **بیان دوم** اینکه بر حسب
ضرورت و به است کمال در اختیار است نه در
و اعطای کمال بر نفس راجح است و از خداوند
در حکمت ترک اولی و ترجیح مرجوح بر راجح نمیشود
و سزاوار مقام الوهیت نیست و قبح است پس
مقتضای حکمت مختار داشتن عباد است و در ظهور
افعال و احوال خودشان و در این مقام نکات
دادند و بیکر در نظر دارم که ذکر آنها موجب تکلیف است
و در این رساله بنا با اختصار است **هدایت فیما در**
مشیت بر او قسم است عزیمت و حتمیت در جمیع بحرن

آورده فی السجده امر الله ولم یشاء و یاء و یاء و یاء
یا امر ابلیس آن سجد لا اوم و یاء آن لایسجد
و لو شاء لسجد و نسی آدم عن اکل الشجرة و یاء ان یاکل
منها و لو لم یشاء لم یاکل و فی ایضاً ان الله
اراد یقین و یاء یقین ارادة حتم و ارادة غم بنی و هو
یاء و یاء و هو لا یشاء نسی آدم و زوجته ان یاکلا
من الشجرة و یاء ان یاکلا و لو لم یشاء ان یاکلا
لما غلبت شهواتها مشیة الله و امر ابراهیم آن ینج
اسحق و لم یشاء ان ینسج و لو شاء لما غلبت
مشیة ابراهیم مشیة انسی و هر و حدیث در کانی
مرویت اول از ابو عبید الله ثانی از ابو الحسن علیهما السلام
بیان مراد و دفع ایراد آنکه چون عبد الله
حالات

حالات محتاج است بامداد و اعانت جناب الله
بجانی و تا از خدا مددی نباشد هرگز مصدر فعلی
نخواهد بود و خداوند عالم با مقتضای الوهیت در آن
تکمیل اختیار در هر حال حل و قوه را در بندگی نگاه میدارند
و بعد از ارشاد و بیان و اتمام حجت عبد سبحان
اختیار خود که من جانب الله با و عطا شده از راه
خیر داشته هر کدام را پیش گیرد و با سبب هر یک
منوسل شود و در ایمان راه خدا میسر و در هدایت
التجدید و اتنا هدایت السبیل اما شکر او انا کفر و انا
بنقضای رحمانیت و ربوبیت مطلقه مد خداوندی
به تخلف مطیع و عاصی میرسد و هیچک بدون آن
قوام و دوامی ندارد و همانا خدای تعالی میفرماید کلا

ند بود آلاء و هو آلاء من عطاء ربک بیت ای کریمی که از آفرین
غیب کبر و ترس و طیفه خورداری هیچ علی از افعال
و هیچ فعلی از افعال نخواست و مثبت آیه ممکن نیست
از بند ه صادر شود چنانکه مشهور است بر او قول خدا
تعالی ام حسب الذین یعملون التبتات ان یسئرونا
ساء ما یحکمون از این جهت ظاهر میشود از خدا در حق
هر ممکن دو مثبت مثبت عزم و مثبت حتم و اینها
گاهی در یک مورد جمع میشوند و گاهی جدا اما مثبت
عزمیه پس از متعلق است بجهت موافقت با مورد با
آمر و صانع او و اما حتمیه پس از متعلق است بر آن
جهت وجهت مخالفت پس و فتنه خدا امر فرمود بر شخص
مکلف در باب چیزی که کون او را اراده میکند ظاهر است
از اینکه

از اینکه یا عجب مکلف مثل است با مر او با اختیار خود
یا نه و فتنه مثل شد و آنچه که امر شده بود و بعد آورد
ظاهر میشود از خدا مثبت عزمیه و حتمیه معاً و اولی سبب
و در وثانی سبب وصول امداد بعد من مقتضی از
مقتضا و وقتیکه العیاذ بالله عجب ما مورد به راز ترک
کرد و با اختیار خود خصیان نمود و مخالف خود تنها
مثبت حتمیه میباشد با مد او خدا یعنی با عطای حول
قوة و عدم من مقتضی از مقتضای خود پس مطیع مطیع
هم مثبت عزمیه و هم بحتمیه و عاصی عاصی است تنها
بمثبت حتمیه و باین معانی منزل است مدلول بعضی
آیات که تعلق اذن و امر و اراده و مثبت از آن
بمعاصی ظاهر میشود از قبیل قول تعالی فمن یرد الله

ان بیدیه بشری صدره للاسلام ومن برود ان بضیة
بجمل صدره ضیقاً عرباً کما یقع فی السماء و اذا
اردنا ان نملک قریة امرنا مترقیما فنفسوا فبما فتح
علیها القول الایة ختم الله علی قلوبهم بل طبع الله علیها
بکفرهم ومن بیدی من اضل الله و امثالها من الایة
الشریفه پس خداوند که البیس را سجده امر فرمود
و خواست بآدم سجده کند این با مشیت غزویه بود
یعنی سجده موافق امر امریه و مطلوب و محبوب او
بود و آنکه در حدیث فرموده اند هرگاه خدا میخواهد
البیس سجده میکرد بلا حظه مشیت حتمیه است بل
اگر با آن مشیت میخواست البیس قوه نداشت سجده
نکنند و البته سجده میکرد لیکن با آن مشیت نخواست
زیرکه

زیرکه خداوند برای تمیم اختیار و تکمیل مختاریت عباد
این مشیت را منوط و مترتب بفعل عباد کرده و بواسطه
موقوف داشته چون البیس بوجه اختیار خود از
کردن امتناع کرد و علاقه گرفتن این مشیت بر سجده
کردن او ممنوع شد از این است که امام علیه السلام فرمود
و لو شاء لسجد لفظ لو و اگر البیس سجده را میخواست
با اختیار خود و بقوه صالحه و ماده مستعد که خدا
با و داده بود خداوند هم مشیت حتمیه سجده را میخواست
چنانکه مشیت غزویه خواسته و امر کرده بود با قطع
البیس سجده میکرد چون البیس بوجه اختیار خود
سجده را نخواست خدا نیز ختماً سجده او را نخواست
اگر چه مطلوبش بود چه بنامی خدا بجز و قهر نیست حکمت

بر خود لازم کرده و مختم داشته که عباد را با احتساب
براه برد و این تحقیق در حقیقت بابی است از علم
که مضمون میشود از او هزار باب و با این تحقیق واضح
میشود آتش مکملات کتاب و مقدمات کلمات ائمه
اطیاب صلوات الله و سلامه علیه قال الله تعالی
ولو شاء لهدیکم اجمعین ترجمه ظاهر آیه اینست هرگاه
خدا میخواست هدایت میکرد همه شما را و حال آنکه آیه
خدا هدایت همه را خواسته است و الا جبر و ظلم
لازم میآید پس معنی آیه اینست اگر همیشه حق تعالی
میخواست هدایت میکرد همه شما را ولیکن با مشیت
حق تعالی نخواست زیرا که بجز بدست کان راهها را واضح
کرد و جهتها را نام فرمود و اسعد او و قوه صالحه
در نظرت

در نظرت آنها که اذیت و اختیار با آنها داد و بسطت
من بهک عن بینه پس بعضی آنها بوء اختیار خود راه
صلوات پیش گرفت و خداوند با قضای حکمت باطن
هدایت آنها را حتماً نخواست لنوالله و نسیم و ما نطقنا
و لکن کانوا انفسهم بظلمون و از این قبیل است قولنا
ولو شاء الله ما اختلفوا و لو شاء ربک لامن ربک ^{ببین}
کلمه جمیعاً افانت تکره الناس حتی بکونوا شیون
یعنی هرگاه خدا بجهنم و الزام و اجبار میخواست که اهل
ارض ایمان بیاورند هر آینه همه آنها ایمان میآوردند
با اکراه و الجاء و اضطرار ولی چون ایمان آنها
با اختیار خودشان میخواست تا مستحق مدح و ذم و
ثواب و عتاب باشند و خودشان بوء اختیار با همان

بناورند از آنجست خدا هم ایمان آوردن آنها را
بشیت حمیه نخواست اگر چه بشیت غریبه خواسته
و میخواهد و قال لعلنا جل ذکره خطاباً لابلیس و استفه
من استطعت منهم بصوتک و اجلب علیهم بجلک و جلک
و شارکم فی الاموال و الاولاد و معدنم و ما بعد
الشیطان الا غروراً او امری که در ضمن آیه مذکور
بخواست حمیه است نه غمی العیاذ بالله و در حدیث
از جناب سید الشهدا علیه السلام وارد است شاء الله ان
یرانی فنیلاً یعنی خدا خواست اینکه مرا کشته بیندازد
خو استن بشیت حمیه بود و الا چگونه معقل میشود که
العیاذ بالله خدا مقتول بود آنحضرت را بخواهد
و حال آنکه این حکایت موقوف او بود و روی از تعلیم
نه انتم

قال انکم عن النضر فاجل ذلک لنا
هو خبر لنا یعنی ای خداوند اگر مثبت تو قرار گرفت است
که در این واقعه و این روز ما را نصرت مدهی و
بر این قوم مسلط نکردانی فرارده این مصیبتنا را
ذخیره از برای آخرت ما علقه مثبتت بحس نصرت
آنحضرت هرگز با مثبت غریبه منقل نخواهد بود و در حدیث
کیل وارد است الی و مولای اجریت علی حکم
اتبعت فیه هوی نفسی و لم احرس فیه من ترین
عدوی فخرنا بما اهووی و اسعدہ علی ذلک الغضا
فما دزت بما جری الذماء اسعدنا فضا بلا خطبت
حمیه است نه غمی از اینست که در همان دعا بعد از
این فخره وارد است ولا حجة لے فبما جری علی فیه

فقال ذلك والرسم حلكم وبلوا ذلك وبعين معلوم
معنى اخبار فضاكه دلالت يكذب براكه بهج شهنش
سببت وفضاى الهى موجود نيشود و توتهم جبر و شبهه
منافات با ساير اخبار بالمره مرتفع شده و نه الحديث
ما شاء الله كان وما لم يشاء لم يكن قال تعالى
ولا تقولن لشيئ اتي فاعسل ذلك فعدا الا ان يشاء الله
و نه مجمع البحرين عن الصادق عليه السلام لا يكون شئ
في الارض ولا في السماء الا بخصال سبع مثبتة و اولها
وقدر و قضاء و اذن و كتاب و اصل و فيه في الحديث
ان الله خلق المخلوق فلم ياهم صارتون اليه و امهم و منهم
فلا يكونون اخذين و لا تاركين الا باذن و فيه
في كثير من الاحاديث ان تاثير السحر موقوف على
الاجابة

وكان

وكان اتسر في ذلك انه تعالى قال لا يكون شئ من شئ
او معصيته او غيرهما كالأفعال الطبيعية الا باذن جبر
منى قال صاحب الجمع فليستوقف في كل حادث
توقف المعلوم على شرطه لا توقفه على سببه انتهى و نه
عن ابى بصير قال قلت لابي عبد الله عليه السلام ما
واراد و قدر و قضى و لم يجب قال هكذا خرج البنا
و فيه عن نص بن يسار قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام
يقول شاء و اراد و لم يجب و لم يرض شاء ان
يكون شئ الا بعلمه و اراد مثل ذلك و لم يجب ان
ثالث ثلثه و لم يرض لعباده الكفر و فيه عن ابى الحسن
الرضا عليه السلام قال الله ابن آدم بمشيئتي كنت انت
الذي نشاء لفتك ماشاء و بقوله آريت فرأيت

ويعتق قوت على معصيتي جعلتك سبيعا بصيرا فريتا ما اصابك
من حسنة فمن الله وما اصابك من سيئة فمن نفسك و
ذلك اتى اوله بحسناتك منك وانت اول بيتك
منى وذاك اتى لا اسئل عما افضل وهم يسئلون الآية
في مجمع البحرين في الحديث لم تجده احد الا و الله عليه
الرحمة وقد فيه المشية ولا اقول انتم ماشاءوا
ثم قال ان الله يهدي ويضل فانه بعض الافاضل
في هذا الكلام اعني قوله لا اقول ماشاءوا يصنعوا
لما اخفقه المنزل من ان العباد ماشاءوا يصنعوا
يعني انهم مستقلون بمشيئتهم وقدرتهم لا توقف لها
على مشية الله و ارادته وقضائه وهذا يخرج المبرزين
انتهى عن المجمع و في ايج البلاء عن علي عليه السلام لما
سئل عن

سئل سائل وقال اكان مسيرنا الى اثم بقضاء من الله
وقدر قال عليه السلام بعد كلام طويل وبيح لك طمئت
فضاء لازما وقدر حاتما ولو كان ذلك البطل الثواب
والعقاب وسقط الوعد والوعيد ان الله سبحانه
عباده بخسيرة او نهبهم تحذيرا وكلف سيرا ولم يكلف
عسيرا واعطى على الضليل كثيرا ولم يعص معلوبا ولم يطع
كثرا ولم يرسل الانبياء بعثا ولم ينزل الكتاب للعباد
عبثا ولا خلق السموات والارض وما بينهما باطلا ذلك
ظن الذين كفروا فويل للذين كفروا من ان روارين
احاديث شريفة ظاهرة است كهج شي يكون وجود
نباية مكر مشيت الية خواه ان شي مطلوب خدا
باشد و خواه مقوض خواه طاعت باشد و خواه معصيت

و با وجود این هرگز احدی بر خدا حجت در راه حرف ندارد
و در صد و بیست و هفت و معصیت کسی معذور نیست و لا یستل
عنا یفضل معنیش اینست خدا کاری نیکند که جای ایراد
و بحث و محل سؤال باشد و شان فعل خدا اینست که
از او سؤال نشود زیرا که هر فعلی از او صادر شود همه
ارزوی حکمت است پس جای کم و کیف در افعال او
نیست نه اینکه سؤال از فضل خدا ابداً واقع نمی شود اگر چه
از راه جهالت سائل هم باشد نمی بینی بمعاذ آیه شریفه
کور از خدا وجه کوری خود را میسرند که خدا با چرا
کورم فرمودی قال تعالی رب لم حشرنی همی
و مذکرت بصیراً الایه **تتمیم** چنانچه در مشیت خدا
دانستی که مشیت بر دو نوع است همچنین مشیت انبیا
و اولیائز

و اولیائز بر دو قسم است در اینکه میل و اراده و عقیده
قلبی ایشان اثر خارجی دارد و حرف نیست و در استجاب
و دعای ایشان ریبی و شکیه نه پس چگونه بوده است
که در مقام نزول بلا و حدوث رنج و عذاب بار آورده قلبی
و خوشنودی خاطرشان اثر خارجی مترتب نشده
اینست مگر اینکه خودشان آنهم محنت و بار باریست
حتمیه خواسته و سلباً بقضاء الله و تملکنا لقدرة راضی
بقضا و متحمل بلا شده بودند **شعر** خفاشیم و ملائمتیم
و خوش باشیم که در طریقت ما کافریت برنجیدن
در واقع که بلا و حادثه دشت پر بلا خود شدند و عیال
و اطفال آنها بالهدایه اولاً و بالذات هیچکس نایل
بآنهم رنج و آزارا بودند کسیت که بملاکت و اسیری

ذندت و دستگیری مایل شود لکن بلا حفظه تمام محبت
و ابصلاح محبت در مقام نعلیم قضایا و رب غوث
آنهم محبت و مصیبت را خواستند و زرش جان خود را
چنانکه اصحاب آنحضرت از قصه شنادت همه فرحناک بودند
و وجدنا و سرور داداشند و بزبان حال یک یک گفتند
ع کجاست نیر بلا کویا که من سپرم **ع** این خواستن بهشت
حقیقه بودند غزیه چه بر خودشان نخل این رزیاات را بخت
افضای حکمت حتم کرده بودند و قبول این را از جمله لازما
دانسته بودند چنانکه جناب سید الشهدا و سرور انبیا علیهم
بعد از آنکه شمشیر را بغلاف گذاشتند و دست از قتل **ع**
این کلمات را بر سبیل مناجات در زبان کردند الهی
صبر الفضاک و نسبا لا مرک بعد از آنکه جناب علی اکبر علیه

بمیدان

بمیدان کارزار تشریف برد مشهور است که اهل حرم قرآن
بهت گرفته و با اتفاق هم آنحضرت را دعا کردند که اثر
آن مابین محفوظا ماند و همچنین در بعضی شده اند که دعا
کردند مثل اینکه جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله نزدیک وقت
خود جناب فاطمه علیها السلام فرمود یا بنیة اقرآنی عینیک
ولا ابکاها یعنی ای دخترک من روشن گرداند خدا
هر دو چشم ترا و نگر باند آنها را و حال آنکه آنحضرت چه قدر
گره با نمود و در حق آنها شدند اکیه فدای جناب سینه
علیها السلام کافی بود ولی چون جناب سینه ذریه تبار
تذرا و تربیت یافته جناب زینب کبری بود و واقعا
بجده معصومه و اقیانوسه مظلومه خود قدمی ثابت
و غمی راسخ داشت اگر چه شهادت پدر بزرگوار

وقل برادر عالمقدار و فوت اعام و اقوام بر آنحضرت
بسی تلخ و ناگوار بود ابد ایشیت اصلیه نیز است کجکنا
مویه از سر ایشان کم نشود و لیکن چون قضای خدا
متعلق بر آن اوضاع بود در طبق مشیت حتمیه خداوند
همه آن اوضاع را در مقام تسلیم بجان و دل قبول
کرده و خواسته بود پس باینکه آنجناب پدید بر کرد
خود عرض میکرد که با ابناء رذنا الی حرم جدنا یعنی ما را
بر کرد ان بسوی حرم حبه خودمان با وجود این
با سیری و برفتن شام با کمال تسلیم راضی شده بود
تا هر چه در کمون آن طایفه است بطور پاید از آنجناب
شد آنچه ناشدنی بود و کان ما کان مما لای ذکره
چون شد با ط آل نبی از زمانه طی آمد بهار گلشن برین

زمان مر

زمان دی برب بار رفت بنعمیر ملک شام بطاهر ایشیت
بتمنای ملک می جناب سید الشهدا علیه السلام بمرسد علیهم
خطاب فرمود در میان سه کار ترا عزیز میگردانم یک را
اختیار کنی ترک کنی حتی ارجع الی المدینه الی حرم جدنا
آنمعلوم گفت مالی الی ذلک سبیل یعنی براجعت دار
مدینه مرار ای نیست پس آنحضرت فرمود اسفنی شریه
من الماء یعنی شربت آب بمن بده آنمعلوم هر آینه قبول
نکرد و حال آنکه آنحضرت اگر اینها را حتما از او میخواست
حسب سعد را هرگز قوه تخلف نبود مگر شنبده بهر ای
اسرا و اهل بیت که سر مبارک آنحضرت را بالای نیزه
میبردند جناب سینه علیها سلام آه و زاری میکرد
شتر بان او را از شتر بر زمین انداخت و گذشت آینه

مظلوم با حالت پشیمان و پشیمان در صحرا و بیابان
نالان و حیران مانند ساربانان قطار شتران اهل بیت را
بیکشیدند و میبردند تا گاه سر آنحضرت نیزه را بر زمین
نشان داد و نگذاشت نیزه حرکت نکند سر کردگان
جمع شدند قادر بر حرکت نیزه نگشتند تا با شاره جناب
سید التجار علیه السلام رفته از خقب فافند جناب یکیزه را
آوردند پس سر آنحضرت حرکت نمود همچنین اگر جناب
سید تجار در ارض نبود که قادر می شدند بگردن او
زنجیر بزنند و دست و پایی او را ببندند و با چون
مشیت حتمیه خداوندی بر این اوضاع متعلق بود
او هم در طبق آن بر این اوضاع رضاداشت و نم
بافیل **شعر** مانند ایم از رضای حق کله عازنای شیر از نسله

رشته

رشته بر کردیم افکنده و دست **یکشید** هر جا که خاطر فراداد
اینکه جناب امیر علیه السلام فرموده مالی و ثلث اهل بیت
چنان تصور مکن که آنحضرت از کفر و طغیان آنها اغراض
داشت و از معارضه خود با ایشان ملول بود بلکه نسبت
با تقضای اصل و اول قطع نظر از کفر و طغیان ایشان
میزماید من با آل اهل بیتان چه کار داشتهم بل قطع نظر
از پاره مصالح در حکم و تکالیف ثانویه آنحضرت با ایشان
اقولاد بالذات کاری نبود ولی بعد از آنکه تکلیف
اقتضاکرد حکم خدا بمعارضه ایشان جاری شد البته
در این حالت معارضه آنها لازم و مطلوب بود
پس اول نظر بمطلوب غرضی است که غرض آنحضرت
مخالفت و بدی با ایشان نبود و ثانیا بلا حظه مطلوب

حتمی بود که در مقابل خلاف آنها تکلیف میجده وار شده
و از این قبیل است آنچه از ابن عباس روایت شده
که چون شدید شد ناخوشی رسول الله صلی الله علیه و آله
در وقت ارتحال از دنیا چسبید امام حسین علیه السلام
ببینه خود الی ان قال قال علیه السلام ما لولیزید کلابه
فی اللثم العن برید یعنی چه کار است مرا با برید هرگز نبال
نفرماید خداوند برکت خود را بر او پروردگار لعنت فرما
یزید **اکمال** بلکه هر فردی از افراد
ناسر نیز دو نوع مشیت است یک بصرافت طبع
و قطع نظر از ملاحظات و اعتبارات خارجیه و یک
بملاحظه جهات مخصوصه چنانکه مولا برای امتحان غلام
خود جواهر با وجه نقد در جای بیانی پیش روی غلام
میانزد

می اندازد و خود پنهان و غایب میشود و در کین مره
عمل او میباشد که امانت و خیانت غلام در تصرف
مال آقا و ضبط آن بظهور بیاید و مدخل شود پس در این
حال آقا بعزم خود بالذات هرگز راضی بخیانت کاری
و زردی غلام خود نیست و نمیخواهد که بمال فریبور خیانت
کند و بردارد لیکن بجهت اینکه باطن او بطور بسیار
و خوب و بدی او مدخل شود آقا این عمل خلاف او را
میسوزد آنت که از غلام در ضبط آموال علی الظاهر
رفع موانع میکند و خود با هر کس را که بعمل او مستخفا
فرار داده است از او غیبت اختیار کرده و خود را در نظر
غلام غافل و جاهل نموده تا او هر چه دلش میخواهد بکند
و بمقام فعل آورد و از این قبیل است اراده بایل

در آیه شریفه در قصه قابیل و ابیل که از ابیل حکایت
میفرماید لَنْ يَبْتَغِيَ الْآلِ يَدَكَ لِقَتْلِكَ مَا أَنْتَ بِبَاطِلٍ
بِئْسَ الْيَاكُلُ الْفَيْسُ إِنَّهُ خَافَ أَنَّ اللَّهَ رُبَّ الْعَالِينَ
اتنی از پیدان نبود باثمی و اتمک نکلون من اصحاب
النار و ذلک جزاء الظالمین پس این اراده باجلا
بشان و تقوای بایل منافات ندارد چنانچه مخفیست
از اذله اشکال آدمیم باز بطلب
تاجری بار بجا مل خود ده که آئینا صلح باشد بضر
راه خیر و هم بمصرف راه شر و طریق تجارت عمل
بر او بیان کند و مطلوب خود را از طریق تجارت بپوش
کند و بلا حظه صرف و صلاح واقعی او را امر نماید که
باید را در مال التجاره مخصوصی صرف کند آنگاه منملا و
دخا

در ضمای تاجر مایه را در جامی علیحد و صرف نماید که
مطلوب او بود و با آئینا به قننا و فسادا بر پاکند
آبا در نظر عقلایا و شرارت و بد عملی او در این
صورت پامی تاجر صاحب مایه را هم میگیرد بانه
تکمیل خداوند عالم حول و قوه بشخص
داده تا در راه خیر و محل رضای او صرف نماید
و آنا فائده و از عالم لاریب بشخص عامل میرسد و
شخص مدد و حول و قوه خداوندی را که مایه و ماده
عمل است بنا بقوه اختیار که با و داده در خلاف
رضای حق صرف مینماید و خدا هم قدرت و حاجت
اختیار را از او سلب نمیکند و با تقضای و تأبیت
و جودیت خود آنچه حول و قوت بعد داده باز

نیکبیرد و چون راه خیر و شر را بدلات رسل و ابض
سبل و هایت حج و اضح و بیتن فرموده پس باشد
معصیت جتئی بر خدا ندارد و حجت خدا بر او وارد است
قل فلان الله اعلم بالظن من علم صائما فلفظ من
اسماء فعلیها **تمشیل** جمال برف علقین
و عایه التلم که بآیینای منقده نجا کند بعضی که صفا
و جلا دارد و خمیده و ذانش با عیب است با کمال
مطابقت و استقامت در او ظهور میکند و بعضی
که ذانش علقی دارد یا اینکه با عرض زنگار و لکه است
جمال مزبور بطور کج و مستوج و بیانات بخلاف بیانات
یوسف واقعی خارجی در او نمایان میشود و رنگ
آبینه ملون میشود آن احوال و اختلاف لون در
یوسف و افر

یوسف واقعی ندارد و همه از استعداد و قابلیت
آبینه است و باعث بر آن نفس و ذات خود آینه است
هر چند اگر صاحب جمال نبودی احوال کج و کجی هم
نمود پس فیض خدا بدون تفاوت با کمال استقامت
هم سعید و هم شقی میرسد و لیکن بجهت اختلاف قوا
فیض مختلف میشود فالت او و به بقدر با هم
فیض شقی دارد شد ماده شقی او را معوج خواهد بود
فلیغیرت خلق الله جمال به تفاوت بآینه کج و
راست و لاد میشود همینکه بآینه کج وارد شد
آینه جمال را کج خواهد نمود **تمثال آخر**
باران بر زمین شور و شیرین با تویه می بارد و
آفتاب و ماه هر دو برابر میسازد و هوا به تفاوت

برود و تربیت بنماید و له زمین شوره خار میآورد و زمین
 شیرین لاله و نسربین باران که در لطاف طبعش خفایست
 در باغ لاله و بدو در شوره زار خس پس فیض من جانب
 بهم مخلوقات برابر میرسد و از جانب خدا تفاوت
 ملحوظ و منظور نیست ماری فی خلق الرحمن من تفاوت
 فارح البصر هل تری من فطور ثم ارج البصر کترین
 یقلب الیک البصر فاستأد به وحسب صنع الله الذی
 اتقن کل شیء پس اینکه طبایع مختلف شده و آثار
 تفاوت پیدا کرده بعضی مصدر خیر می شود و برضی
 منشاء شتر همه اینها از اختلاف قوایل است که
 منشاء آن اختیار است پس چون قوایل و استعدادها
 مختلف است هر فیضی وارد شود در مواد مستفیضه مختلف
 خواهد بود

خواهد بود عربیة کفطر الماء فی الاصداف تره و نه تم الانما
صار سما اگر گوید قابلیت را نیز خدا داده است
 و آن میگوینم در خلق اول فطرت اول با فضای الوه
 کامله و ربوبیت مطلقه و رحمت غامه همه قوایل را
 صالح بفیوض و خیرات خلق فرموده کما قال عز
 من قال فطرة الله التي فطر الناس علیها و اعد
 در طریقه مجبور نفرموده و همه را مختار خلق نموده چه
 کمال و حکمت در اختیار است و له بعد از ورود
 تکالیف هر کس با اختیار خود هر طور عمل نموده بافتنا
 همان عمل قابلیت او تغییر یافته و با دیگران تفاوت
 بهم رسانده مثل اینکه حکیم کامل بچند نفر که قریب الراجح
 بودند و درند بر صحت مزاج ایشان تکالیفی با آنها کرده

و بر آئین استعمال و دمای معتین و تساؤل غذای
معلومی را مستحکم نمود و اجتناب از اشیاء معتینه را
لازم داشت این چند نفر که اولاً مزاجشان با هم
متقارب الّاحوال بود در عمل تکالیف طبیبان
تختلف نموده بعضی بجمیع تکالیف او عمل نمود و بعضی
بکلی از آنها دست کشید و عمل ننمود و برخی بقلبی
بعض دیگر بکثیری از آن عمل کرد لهذا بعد از ظهور
عمل مزاجشان با اختلاف عملشان تغییر و تفاوت
پیدا کرد و با اسم مختلف شدند پس ای عزیز آقا
فانّا امرجه و طبایع مکلفین در طبق افعال و اعمالشان
اختلاف بهم میرساند و نرفته با منزل پیدا میکند و
همه اینها از خود مکلفین است و درود تکلیف و قبول
و تحمّل آن

و تحمّل آن و اختلاف فایدهات بسبب اختلاف اعمال
اختصاص با این عالم ظاهرند و بلکه از بند و ایجاد اول
فطرت بر همه اشخاص تکلیف وارد شده و میشود کما
قال الله تعالی و اذا اخذ ربکم من نبی الامم من ظهورهم
فترتیم و اشد هم علی انفسهم التبریکم قالوا بل
شهدنا ان نعدوا یوم النبیة انما کان عن هذا خلقین

ذکر مثال و تمییز حال

نوری که در دیوار از آفتاب ساطع میشود آن نور
از آفتاب است ولی باد دیوار چه اگر دیوار و جسم
کشیف در پیش آفتاب نباشد نور او هرگز ظهور
نمیکند چنانکه اگر فسیل روشن کرده جای بلندی
نگاهد اری که بجرم کشیف مشرف نباشد ابد آن نور

چراغ ظاهر میشود پس نور با جدار قائم است و منظر نور
جدار است و ظهور نور موقوف است بوجود جدار اما
سایه پس اوز جدار است با آفتاب و با آفتاب
قائم است چه اگر آفتاب نباشد نه نور سپید میشود
و نه سایه هر دو بسته بوجود آفتاب است و سایه
از نفس جدار ناشی است چنانکه اگر دیوار را نصفیه نموده
بمقام بلور صاف رسانند هرگز سایه نخواهد آمد از آن
و آثار و احکام و اشراق و احراق شمس را آنوقت
حاجب و مانع نخواهد بود پس از این مثل میتوان نقل
کرده که خیر از خدات و با عجب قائم است و از او ظاهر است
و شتر از عجب است و بحفظ و ابقای خدا با قیام و بوجود
و اگر بسند نفس خود را بمقام تصفیه و تزکیه برآورد و در

سما را

معاصی را از آینه قلب خود بزاید همیشه مصدر خبر خواهد
بود و شتر از او ظهور نخواهد کرد و سراپا نظر نور خدا حقاً
بود مصداق ما زال العبد یتقرب الیه بالتواضع حق
گفت سمع الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و ید
الذی یبطش بها ما اولیاء الله که وجود خودشان را
از زنگ حواری معتر و از کدورات علایق مبرازند
منتهلن باخلاق الله بوده مظهر تجلیات درسیه و تقوی
الکتابه بیاشند و اطوار و آثار را بر بویبت از این
ظاهر میشود **ع** تو خود صحاب را همی حافظ از میان بر خیز
تمت از این تحقیق واضح شد معنی

حدیث مروی در کافی که فرموده اند اما اولی بکنانک
منک و انت اولی بیتانک متنی یعنی خداوند خطاب

ببند خود میفرماید من بجمالت تو اولی‌ترم از خودت
نسبت حسنات باید بمن داده شود اگر چه از تو بزرگتر
و تو اولی‌تری بینات خود از من نسبت و ملاحظه
ستیات باید بنموده شود زیرا که سنیات از تو
ناشی است و بر تو منتهی است چنانکه در مثل مذکور
در نسبت نزد و ظلمت در مقام نسبت آفتاب بنور
اولیت از چادر لیکن بسایه چادر در نسبت و تقی
از آفتاب اولی و اقرب و الله اعلم **ناصل فی تفصیل**
چون دانستی که اختلاف مراتب از قوایل خود مخلوقات
و اولاً و بالاصحانه در فیض تفاوت نیست و وصول
فیوضات بهمک بالذات یکسان است در خطاب
انا اقرب الیک من جبل الوردی دور و نزدیک تفاوت
ندارد پس

ندارد پس بدانکه مردم نسبت بسیر و سلوک و اعمال
خودشان بر سه طبقه اند و بحسب اختلاف درجات
بسبب اختلاف اعمال و قوایل خود فیض را مختلف بینات
بعضی با نظر رحمت خاصه منظور است و بعضی بجلالت
ابن الیاد با نیت در مقام فحس و غضب از نظر رحمت
محرورم و در بارگاه الهی بنجدلان موسوم است **فرد**
درست نزدیکتر از من نیست و بر عجز بزرگ من از وی مردم
و بر حی در وسط این دو مقام است و اهل این مقام را
در نزد یکدیگر هر یک از آن دو رتبه و دوری از آنراست
و درجات زیاد است و با هر سه طایفه مسائل خداوندی
و عبادة الله بقامه لاجر و لا تقبلین بل ائمن بالله
جاریست در تفصیل این مطلب نکات بسیار و لطایف

به شمار مندرج است و له بنا العجالة زباده بر این شرح
و بطرا فرصت و فراغت نیست و انشاء الله تعالی
بصیر در این اختصار کفایت است فمنهم ظالم لنفسه
و منهم مقصد و منهم سابق بالخیرات یعنی بعضی از خیرات
است که بنفس خودشان ظالمند و بعضی از ایشان
میانه رو و مقصد است و بعضی دیگر است بسفقتنندگان
بجمع خیرات **تنبیه** مقصود در اینجا
تفسیر آیه مبارکه در شان اولاد فاطمه علیها السلام
نازل شده بلکه مراد بیان حال مردمان است که بر سر عهد
فانفسم تفصیل این اجمال آنکه برخی از بندهگان نظر
ایشان جز خدا چیز دیگر لمحو طاعت و جمیع اسباب و اولاد
از روی معرفت بیکوانند اخذ متوجه جناب رب العزة

باشند

استند از ظواهر امور خود را باز داشته و چشم همت
بیطای حق گذاشته اند و در امن غفلت از همه مایه بخت
در رشته علاقه غیر را یکسر گسخته اند و بزبان حال و قال
گفته اند الکی قد انقطع رجائی عن الخلق انت رجائی
و انقوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد اموا
خود را با کمال ثبات خاطر و اطمینان قلب در مقام
رضایت و تسلیم به همه اضطراب و بیم سجده سپرده داشته
امور را بمشیت ایزدی و خواست خداوند می نهی
و تسلیم کرده مطابق این معنی است **فرو** رشته در کردیم نکنند
ورت میکشد هر جا که خاطر خواه اوست و بعضی
الکی کیف کان الفیاء و ادعان نموده و مشیت دارد
خود را در جنب اراده خدا خانی و مضمحل کرده بر خود

در برمال خود بنظر استقلال و اعتنا نظر نموده و بجزئی
مؤثری در عالم ندیده و بغير از او مدبری ندانسته کمالیت
بین بدی الفتنال هواد و هوس و حرکات نفسانی خود را
ترک کرده و عیان اختیار خود را بدست رضای باری
سپرده و در شت افتد ارادست محبوب خود تسلیم
کرده اند **نظم** در باب ذوق در غم تو آرمیده اند و در غم
و غم دو عالم رسیده اند : حوران خلد را به شیرینی منوخته
: تا از صفات حسن تو رزمی شنیده اند : مرغان عشق را
به و کون الفتنانیت : چون در رضای شوق تو روزی
بریده اند : پس محبوب حقیقی را بر این اشخاص لطف
و نظسه و کبر باشد فالذن اسناد و عملوا الصالحات
لهم مغفرة و رزق کريم و بلکه خداوند ایش را اجابت
دیگر در روح

دیگر در روح تازه می بخشد از گرم خود چنانکه مغز است
بر این معنی قولی **قل** فلنجینه حبه طیبه و خداوند
خود کفیل امر ایشان کرده و بعزم و اراده مطلوبه
خود بر آنها حرکت میدهد و تحسبهم ایقانا و هم رفود
و نقلبهم ذات الیمین و ذات الشمال یعنی گمان میکنی
آنها را بیدار ما و حال آنکه ایشان خفتگان هستند میکنند
ما ایشان را بطرف راست و طرف چپ و هو ما قائل
علی السلام المؤمن بین اصعبین من اصابع الرحمن یعنی
مؤمن در میان دو انگشت است لکن ایشان خدا
نظم ما همه شیران و لا شیر علم : حله مان از باد باشد
: حله مان پیدا و ناپید است باد : جان فدای آنکه
ناپید است باد : و در این مقام شخص مخاطب میشود بخطاب

بابتنا النفس المطمئنة ارجى الى ربك راضية مرضية
فاذ خلنا في جهادى وادخلنا جنتى يعنى اى نفس بر کرد
بسوى رب خود در حالتى که راضى و مرضى هستى و اى
تو بمیان بندگان مخصوص من و داخل شوئى
من و با این مقام اشاره است ذلک فضل الله يؤتیه
من يشاء وقال تعالى و استلوا الله من فضل
پس عجب و فتیله در این مقام ثابت در این شد باک
نمیکنند اگر چه همه عالم دشمن وى باشند از وقت
ظاهرى اسباب شده و ضعف ظاهرى و سائل فرج
بهم چه مضطرب نبشود و هو ما قال تعالى في يوسف
عليه السلام که ذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء انه من
جهادنا المخلصين **بیت** اگر جهان همه دشمن شود بدو دست
خبرند ارم

خبرند ارم از ایشان که در جهان هستند و این اشخاص
در حصول مطلوبات خود بالذات بر محتاج بفرمان
آوردن اسباب ظاهرى نمى باشند مگر اینکه حکمت
تعالی نماید که مطلوب ایشان هم از راه ظاهر اسباب
برسد و الا بالاصالة احتیاج با اسباب ظاهر ندارد
اليس الله بكاف عبده **در تفسیر صافی** در تفسیر آیه
ومن یثق بالله یجعل له مخرجاً و برزقاً من حيث لا یحسب
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت
فرمودند بدو سببیک من هر آینه مبداءم آیه که هر گاه
این آیه را اخذ میکنی و ندانستی سبب بر آنست
یقین الله الایه پس آنحضرت آیه را میخواند و اما در پیوسته
و نیز از فقیه از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده

که آنحضرت نیز از پدران بزرگوار خود از علی بن ابی طالب
علیه السلام روایت میفرماید من اتاه الله برزق کم یخط
الیه برجله ولم یند الیه یدیه ولم یتکلّم فی لباسه ولم
الیه ثیابیه ولم یتعرض الیه کان من ذکره الله عز
وجل فی کتابه ومن یتق الله الآیه یعنی آنکس که او را
خدا روزی دهد بطوریکه کام نکند از دوسوی او پایی
خود و در از نکند دوسوی او دست خود و تحکم ننماید
در خصوص او بزبانش و محکم نکند دوسوی او جامه پایی
خود و متعرض نشود باو چنان شخص هست از آنها
که ذکر کرده است خدای عز و جل او را در کتاب
خود و من یتق الله الآیه ترجمه ظاهر آیه اینست
آنکسیکه برپیر کند از خدا میگرداند خدا مخرمی برای
او از ظلمت

او از ظلمت و فتنها و روزی میدهد او را از آنجا
که کمان نمیکند **و در انوار نعمانیة از سهل بن**
روایت میکند گفت من داخل شدم بحضرت
امام مادی علیه السلام و در نزد من کتاب بود که در آن
کتاب از حضرت صادق علیه السلام در اختیار آ
ایام اخبار و فرمایشها بود پس حضرت آنرا برای
من تصحیح فرمود پس من آنحضرت عرض کردم
که انسان غالباً مضطرب میشود بفر در بعض ایام
بفرضی از اغراض پس چه طور بکند حضرت فرمود
یا سهل بد رستی که ولایت و محبت ما حفظ میکند
شیعه ما را از هر جا و مصیبت هر گاه بد رستی که محبت
و دوستان ما برودند بجز و بجز و داخل شوند بمیان

در زندگان و دشمنان از جن و انس هر آینه مانوا
میشوند از شتر آنها بولایت ما و محبت ما پس اعتنا
بکنید بر خدا و خالص بنایید ولایت را برای **او در کافی**
از حضرت ابا عبد الله علیه السلام روایت کرده
که آنحضرت فرمود خداوند بپا او و علیه السلام وحی نمود
که اعتراف نکرده و چنگ نزد من بسته از بندگان
من بی اعتراف با حدی از خلق من دشنامم این را
از نیت او بعد مگر کند بر او سموات و ارض و آن
کسانیکه در آنهاست مگر اینکه برای او محل خروج و رها
کاهی فرار داده ام از میان آنها و چنگ نزد بسته
از بندگان من با حدی از خلق که دشنامم این را
از نیت او مگر اینکه قطع نمودم اسباب آسماندار
از پیش او

از پیش او احمد بیث و نیز از ابا عبد الله علیه السلام
مرویت بدستیکه غنی و عزت جولان مینمایند
پس وقتیکه بموضع توکل رسیدند و وطن میکنند
در تفسیر صافی از معانی روایت کرده که خبر
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد آنحضرت
بجبرئیل فرمود ما التوکل علی الله توکل بر خدا چیست
جبرئیل عرض کرد علم رساندن بر اینکجه بدستی
مخلوق ضرر نمیرساند و نفع نمی بخشد و عطا نمیکند
نمیکند و استعمال باین است از خلق پس وقتیکه
بند و این طارش اعتماد نمی کند با حدی سوی
خدا و امید دار نمیشود با سوی و خوف نمیکند
از ما سوی الله و طمع نمی کند در احدی مگر خداوند

هو التوكل في الكافي عن ابي الحسن الرضا عليه السلام
قال احسن الظن بالله فان الله عز وجل يقول انا
عند ظن عبدي المؤمن ان خيرا فخير وان شرا فشر
وفيه عن ابي عبد الله عليه السلام احسن الظن بالله
ان لا رجا الا الله ولا تخاف الا ذنبا اى غيبت
چون مقام متوكلين را دانشي كه سبقت جسته
بجرات پس مقام ظالمين را نيز بفرم جا نكه بعض
اشخاص در اعراض و عصبان و غفلت و طغيان
بمقامي رسیده اند كه سر او را زخمی و خندان چنان
افسوس سجان گشته و ابواب كرم و اسباب لطف
خاص را با اشغال باطله و هوا و هووس نفس مسدود
و مردود داشته و با طغيان بوسايل خاطر جمعي پراشت

ظاهرى

ظاهرى از مؤثر حقيقى اعراض نموده اند با اينكه خدا
مبغض مايد ان الذين تعبدون من دون الله
لا يملكون لكم رزقا فابتغوا عند الله الرزق و
اجتهدوه و قال ايضا ان الذين تدعون
من دون الله اعمم امثالكم يعنى بدرستي كه
كسانى را كه بنجوا بنده غير از خدا جامعى هستند تا
مانند شما عاجز و به دست و پا و بيفاد و افرابت
من استخذه الله هو بهر چنان اختيار خود را بهوى
نفس داده و با كليه مطيع و منفى و نفس آماره
گشته و عدايق باطله را ميان خود و خدا حجاب
قرار داده و حال آنكه جناب امام عليه السلام فرموده
سئل بشكك عن ربك فوصفك چون اين طور

اشخاص بسوء اختیار خودشان اعراض نموده خدا
نشده و آثار ربوبیت را بمقام ظهور نیاورده اند خداوند
تبارک و تعالی بمقتضای سواد الله فیهم فمن یرد الله
ان بهدیه شرح صدره للإسلام و من یردان بضله
یحمل صدره ضيقاً حرجاً كما تأبصعه فی السماء بسته
امر بین الامرین تکلیلاً للاختیار بدلول بل طبع الله
علیها بکفرهم و ختم الله علی قلوبهم اعمال و کردار ایشان
بجهم قضا و امضا محذوم فرموده و بدین جهت از توفیق
خطیره و الطاف عظیمه محروم و محذول مانده اند
لا یقدرون علی شیئی مما کسبوا ثم و اثر خیر در راز
عمل ندیده اند و العیا ذبانه آنها را بخود و اکتفا
و امورشان را بخودشان موکول داشته باین معنی
که از بروز

که از بروز خاص و مقتضیات اعمال آنها مانع نبوده
بهر طور اتفاقاً کرده بهمان طور اثر مترتب ساخته و
برده است **فروج** روحی العظم کج آیه ت : **راستی جریه**
سعادت زاهدت : **و ما ظننهم و لکن کانوا انفسهم**
بظلمون و ذلنا ثم قال **تعالی** اولک بئسوا ان
من رحمتی و اولک لهم مذاب الهم و قال **صلی علیه**
رجل و کول الله الی نفسه فهو جائز عن قصد السبیل
و قال **تعالی** فذرهم یخوضوا و یلبسوا حتی یلا فوا
یومهم الذی یومعون و قال **ایضاً** و الظالمون
ما لهم من ولی ولا نصیر و قال اولک لهم خزف فی ابنا
والآخرة **فرو** و مبادا انک او کس را کند خوار که خوار
شدن کاریت رنوار : **و تا اینجا دو مقام معلوم شد**

چنانکه طایفه اول در انجام مطالب بالذات چندان
احتیاج به جمع اسباب ندارند اینها را نیز غالباً فراهم
آوردن اسباب مفید نخواهد بود چنانکه نام سبب سبب
اگرچه معاویه را مقدر و ربود و در بروز این خصیت
ازمان در باره معاویه مثلاً اذن و اراده خداوند
مستلزم نبود لکن امان رخ کرستی که از او نمیکرد
چنانکه شاعر با معنی اشاره کرده و صاحب الطیبه
کالها وید کان فی المعانیه معاویه کما یکملک یفرض
شود که بطریق نادمی با اهل این مقام نیز فیوضات برسد
و در باره آنها حرفی عادت نباشد و حکمت در این
باب بسیار است از جمله آنچه صریح آیه است فلا یحسبن
کفروا انما علی خیر لانفسهم انما علی لیس لیرادوا و انما
برای تنبیه

برای تنبیه اختیار و اظهار آنچه در قوه لذت خداوند
مقتضیات اسباب را اگر چه بظاهر خیر است مانع
بمقام بروز و ظهور میآورد چه اگر اسباب معصیت
برست ایشان نیاید قادر بر عصیان نخواهد بود و آثار
جاست ایشان در عالم شوند و بظهور نخواهد آمد و قال
ایضا غرض من قال فلا یحسبک اموالهم ولا اولادهم
انما یرید الله لبعثهم بانه السیوة الدنیا و ترهق انفسهم
و هم کافرون انما مقصد کند در توکل و رضایت
آن قوه را دارد که بالمره شنوات نفسانیه و عیاق
جسمانیه را ترک نموده در همه امورات اراده و استقامت
خود را بسته بقضا و رضای خداوند کرده باشد و نه
در هوای نفس و ضعف قلب برتریه میباشند که کاتب

از ذکر خداوندی غافل شود و مستغرق هوا نفس
گردد پس اینها را از رجوع با اسباب ظاهریته چاره
نیت و امثال این اشخاص که همسوز اطمینان کامل
ندارند و رضا و تسلیم و توکل در قلوب ایشان نیست
و راجع نمکشته اگر از اسباب ظاهریته دست کشند و
په آنگاه نروند غالباً مطلوب خود نخواهند رسید
فلهذا ایشان در ترک اسباب و وسایل ظاهریته
عقلاً و شرعاً مستحق لوم و ذم میباشند **در تذکره حسن**
آورده و قستی بخاطر حسن رسید که از راه صحرا و بیابان
بگذرود پس راه بجاوده در پیش گرفت و رواند
شب و روز طی منازل میسند تا آنکه به بیابانی رسد
و هوا بغایت گرم بود و تشنگی بر او غلبه کرد و بر چپ
درست نظر

پس نظر

در است نظر میکرد از دور درخت سایه داری دید
حسن متوجه بآن درخت شد چون به آنجا رسید چنان
آبی دید بجز در بدن دلش خوش شد و تشنگی بجا
آورد و با خود گفت بعد از چند روز که بآب رسیده
مراد لود و ریمان نیت دلو و ریمان از کجا بهر سامن
در این فکر و اندیشه بود که کله آهوان پیدا شده
و از حسن رم نکرند آن کله آهوان بر سر چاه
آیند و نگاه کردند با سخا به بعد از آن سر بسوی
آسمان کردند و سر خود را بجنبانیدند و در چشم بسوی
آن داشتند در ساعت بقدرت باری عالی
آب از چاه بجوش آمده تا بر لب چاه رسید
آهوان سرباب گشته بر رفتند و آب باز به چاه نشد

حسن آسمان را مشاهده کرده گفت ای از برای دوست
آب را بلب چاه آوردی چون نوبت بمن رسیده
آبر از لب چاه بغیر چاه بردی آوازی شنید که
ای حسن تو مستظر دلو در بستان بودی که از کجا بهم
آهوان صحرا هیچ دلو در بستان نداشتند و از ما آب
خواستند چنانچه دیدی ما آب را بر لب چاه آوردیم
تا آهوان به دلو در بستان آب بخوردند تو باش
تا دلو در بستان برای تو بهم رسد چون حسن این خطاب
شنید تو مثل لطف و کرم او نموده روی میبایک
کرده میرفت ناگاه در آن صحرا بجوانه او را ملاقات
شد آن جوان گفت یا حسن هر که او بخرد با خدا و ذکر
مشغول بچیرد و کبر نکردد او را همه خبر میدهند

و بهر آستان

و همه آستانه کردند پس جوان گفت یا حسن تو
شنیده شدی و گفتی دلو در بستان از کجا بهم رسانم
که تو مثل باد کردی و از او آب خواستی اکنون بستان
این آب را و بخورد در آن صحرا تنگ آب سردی بوی
داد حسن سیراب شد و شکر حق بجای آورد بعد
از آن جوان گفت یا حسن هیچ میدانی که در این بستان
چرا بتو ملاقات کردم حسن گفت نه جوان گفت
مقصود من اینست که لحظه بر سر بالین من باشی تا این
جان عاریتی را بجان آفرین تسلیم نمایم و تو مرا غسل
دهی و دفن کنی حسن گفت ای جوان تو این باور
میکوی از بنی آدم کسی را این خبر نداند و به یکسره
شد که جانش ناچه وقت است آن جوان گفت چنان

حق تعالی پیش از اجل این خدا میرساند که امی بنده
من از این مقام زندان خود را بمقام جاودان
برسان پس معلوم شد مرا که میروم و بر هر مومن
و صیبت لازم است مگر تو این نذر انبشونی گفت
مرا معلوم نیست چرا که گفت مرا معلوم شده است
بحضرت رب خود خواهم رفت پاره راه که رفتند
ناگاه درخت سایه داری بنظر ایشان در آمد چون
به انجار رسیدند آب روان و سبز زاری به نذر جان
و ضوخت و در رکعت نماز کرده و سر سجده نهاد
و جان بحق تسلیم کرده و خواجه ترست باخت و او را
غفل داده در حمد گذاشت و میگفت در روی
آنچنان می نگریست و گفت با آنی برای آنچنان غریب است
کن دیباچه

کن و بیامرز آن مثبت مغفور تبسم کرد چون خواجه چو
در لوح شکفته دید خندان شد گفت امی بنده خدا اگر تو
زنده پس زنده در کور چگونه رود اگر مرده مرده
در کور چگونه میخندد آوازی شنید که امی حسن کلان
شنیده که او یانه لایموتون بل بقلون من دارانند
الی دار الآخرة **ع** هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد عشق
پس از این مثل میتوان یافت که مقام مند تکلیف غیر
مقام سایرین است کسی را که آن مقام مستزید ^{مختص}
اسباب صوری چاره نیست و الا از فیض مطلوب ^{مستزید}
بی بهره و نصیب خواهد ماند چنانچه به دل و در بهمان
در مرتبه اول که مقام حسن است بود آب با در نشید
و اگر بعد رسیده آن از اثر تغییر نیست او بود که مقام

توسل اقدام نمود و دل را از اضطراب و زلزله پاک
کرد و بعضی که از باختر تا دیار کی عار را بر خود همسوار
نموده پی تحصیل اسباب معیشت میروند و محض استخوان
از طعن و ضرب مردم احادیث مقدر بدون روزگاری
سند و دلیل خود بسیارند و خود را از منو کلبین می پندارند
و حال آنکه از اهل انعام نیست آن شخص یقیناً مورد عیب
جناب اقدس سبحانی میباشد با کمال صفت نفس و
اضطراب قلب او عاصی توسل میکند و حال آنکه
معنی توسل ابد او را و ظاهر نیست و خدا امر فرموده
بتکتب و سعی در اطراف ارض بجهت تحصیل روزی
در صافی در تفسیر آیه و من ین الله یجعل له مخرجاً آیه
از حضرت صادق علیه السلام مرویست که آنحضرت فرموده
برستی

برستی قومی از اصحاب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم بعد از نزول این آیه در راه خود بسته عبادت
اقبال نمودند و گفتند قد کفینا یعنی کفایت کرد ما پس
این خبر بعرض جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید
حضرت بر ایشان سفارش فرمود که چه چیز شمار او را
نموده با نفل گفتند بار رسول الله خدا کفیل شد برای روزیها
ما پس عبادت اقبال نمودیم پس آنحضرت فرموده
آه من فصل ذلک لم یسجد و علیکم بالطلب برستی
انگس که این عمل را نماید برای او استجابت نمیشود
و بر شما باد طلب **در انوار نعمانیة** آورده که در حدیث
دارد شده و فتیله بن آیه شریفه نازل شد و ما من آیه
فی الارض الا علی الله رزقها اصحاب گفتند برستی خدا

با کفیل شد بر روز نیای ما پس بتب می افتم در طلب آن
پس در بار ابر خود بستند و در خانه خود نشستند پس آیه
سعی در اطراف و مناکب ارض نازل شد بعد در بار
کشوند و سعی کردند در تحصیل روزها ای عزیز میوستان
خداوندی بر کس بقدر سعی او برسد قال تعالی
وان لبس للان الا ما سعی وان سعیه سوف یرى
ثم یجزیه الجزاء الا و فی و بانذاره قابلیت بر شخص فیض
دارد میشود فالت اودیه بقدر ما در فیض الکی نظر
خداوندی نیست چه نسبت رحمت خداوندی کابینا
باتوجه است و سخن اقرب الیه من جبل الورد شعر
دوست نزد بکره زمین من است : وین عجزت که من از وی دم
فقاوت دوری دزد بیک در خلق است ولی حق بیکتر
از همه است

از همه است بر همه چون حرف با بیچاره رسید میخواستیم
در ضمن فضلی در این مقام شرح و بسطی داده شود که مطلب
قدری واضح باشد ارشاد بدانکه معنا و باریه الله
ان بحرمی الاشیاء الا باسبابها خداوند با بصا
فیض و نعم خود اسباب و ابواب فرار داده و
بدلول وان من شیئی الا عندنا خزائنه و ما ننزل الا
بقدر معلوم هر فیضی را خزائن مرتب داشته و در
استخراش با قضای لطف و کرم همسواره باز و ابواب
آنها مفتوح و اسبابش مفید و راست و آن باب خدا
مسدود نیست هر آنچه نفع و صلاح بندگان دارند
و حاجت ایشان بر آن بسیار است خداوند با تقنا
رحمت کامله و نعمت شامله راه او را واضح و ظاهر

نموده و باب اورا همواره مفتوح فرموده فی الدعا و بیل
الراغبین الیک شاره راه فیوضات خود را بر طاب
مقدور و مستر نموده چه سده آنها هرگز لایق شأن
بر بوبت نیست و عقلاً بر خدا قبیح است و خدا منزله است
از قبیح لایعقل بابه و لایرود سائله مگر اینکه عبد خود
کلید اورا نسبان کند و از کلید در کاهش اعراض نماید
و در برابر وی خود ببندد و خود دستخیز خذلان و محرومی
کردد در تجرید و خواجه نصیر علیه الرحمه در شان امام علیهم
السلام گفته و جوده لطف و تصرف لطف آخر و مدینه متنا
یعنی تصرف امام علی السلام من جانب الله لطف است
و عدم تصرفش از خود مان است ان الله لا یغیر ما
بقدم حتی ینیر و اما بالنفسم قال تعالی و لوان اهل
القری

القری آمنوا و اتقوا الفحشا ینسبهم برکات من السماء و الله
و لکن کذبوا فاخذناهم بما كانوا یکسبون و بالمعنی نظر
و جعلنا بینهم و بین القری التي بارکنا فیها قری طاهره
و قدر ما فیها السیر سیر و انبیا لیلی و اباها آمنین
فقالوا ربنا با صد بین اسفارنا و ظلموا انفسهم فجعلناهم
احادیث و ممزقا هم کل ممزق فافهم **تمتیم**
فی بصائر الدرجات عن ابی عبد الله علیه السلام قال
ابی الله ان یجری الاشیاء الا باسبابها فجعل کل
شیء سببا و جعل کل سبب مشرعا و جعل کل مشع
مفتاحا و جعل کل مفتاح علما السعدیث بس کلید در
بنایب منحصر بحوب و آهن دانست کلید هر عالمی
و مفتاح هر مفاسمی از شیخ آنت و باب و مفتاح ظاهرها

بست و باب و مفتاح باطنی اسباب رزق و ابواب
فیض مختلف است و برای یک مطلوب ابواب متعدده
بست مفتاح هر بیستی که بست شخص افتاد با مفتاح
بآن بست راه خواهد یافت و همچنین کلید بست آمد
و کلید را شخص بجا برد در بروی او باز خواهد شد
پس طالب فیض و سالک راه هر مقام را تحصیل
مفتاح درک آن مقام چاره نیست مثلا صنایع و حرف
از قبیل صفاری و حدادی و بنای و تجاری و خیاطی
و امثال اینها در زراعت و تجارت و سایر پیشها
و صنعتها هر یک بابی است از ابواب رزق که خداوند
بفضل لطف و کرم برای اصناف امم در عالم اسباب
قرار داده و اینها هم درمی دارند که اول باید باو بست
و متوجه شد

و متوجه شد و آلتا او باز نشود این درها بست
و آن عبارت است از اسناد آن صفت که او
در بجهت فیض اوست پس هر آنکه باین درها متوجه
شد و کلید او را بدست آورد البته مستفیض
و پیرمند خواهد بود خدا او را نایب و از درگاه
خود مایوس نخواهد فرمود و فیض خود را فرا خواهد
حال و مقام آن شخص خواهد رسانید و چون بست
با ابواب مزبوره که باب خدا بیاشند و چنین
قدر آنها و اعشنا و اهتمام بشان آنها در حق
کمیون ستایش و شکر نعمتهای خداست از آنچه
شخص هر قدر عمل و صفت خود را محکمتر کسب کرد
و با اسناد آن صفت زیاده خدمت نماید فیض

بر او زینا و میرسد بطوریکه ظاهراً منفضای
عمل کمتر از او بود فانک تعالی لن شکتم
لا زید نکم و آنکس که از ابواب فیض در مای
رزق خداوندی اعراض کند و بهیچک از ابواب
مذکوره منو تسل و متوجه نشود و با کار و بیابا
خود را شرمسار خیال و شرمندۀ نفس سار در حقیقت
قدر نعمت های خدا را ندانسته و کفران نعمت کرده
این طور شخص را سنگار نمیشود و بدین جهت مضو
بیکاری شوم و بدبخت است روز بروز هوا
انسان را ضایع میکند و وسوس باطله
و خیالات فاسده را بجرکت میآرد همینکه آن
بیکار شد قوه و اهمه او را بجهای بدبختی
اگر شخص

اگر شخص در اقدام بمحاصی و ملامت نفس خود را
مایوس کرده باشد و این قبیل هوا و هوس
در او نشود می بیننی در اندک مدت بیکاری بعضی
امراض دیگر مبتلا میشود از قبیل صرع و مالبخوبیا
و خیالات فاسده و ظنون باطله در حق مردم
و وسواس در عبادات و طهارات و کم کم مویث
خفت عقل و موجب عیب دماغ میشود با آدم
زیرک کارکن و کار ساز زیده ام که با بیخوشی
بیکاری و خانه نشینی نوعی تغییر حالت در او پیدا
کند که گویا هرگز آن شخص سابق نبست و بطور قدیم که
از دستش کار بر نیاید اعضا و جوارح و حواس
پنجگانه را که خداوند تبارک و تعالی منشأ اثر و بسا

تخصیل رزق و فوضات غیر محصور کرده و فتیکه
خود شخص از کار انداخت ضایع و بیفایده خواهد بود
و علت بهم خواهد رسانید چنانکه هر کس ملاحظه
بناید در آفاق و انفس بنجر به همین طور خواهد
بود قال تعالی ولئن کفرتم ان عذابا لیشد
پس هر قدر ممکن است شخص باید از درهای نیت
و فیض خدا اعراض نکند و کلید درهای روزی
به دست آورد و لا محاله بیکدری از درهای خدا
در کب پر روزی نفس و عیال خود منوسل شود
چنانکه اصحاب ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین
هر یک صاحب پیشه و صنعتی بودند که آن صنعت
و پیشه را مایه محبت خود قرار داده بودند پس
هرگز انصاف

هرگز انصاف در و انیت نفس عزیز را با بیکاری
در پیش این و آن ذلیل کرد و هرگز خدا را ضعیف
نفس نمیشود عن علی علیه السلام فاجل الدنيا
جمعا بمنة ولا استری عز المراتب بالذل
شان و پایه نفس در مقامیست که خدا با و قسم یاد
کرده و فرموده و نفس و ما تو بهای پس او را نمیتوان
ذلیل کرد چه قدر اخبار و احادیث در ترغیب شخص
بکب و منع سؤال وارد شده است مرویت
اگر سائل مبد است چه در سؤال است هرگز سؤال
نیکرد عن علی علیه السلام لنقل الصخر من هذا الجبال
احب الی من من الرجال یقول الناس لک الکتاب
قلک العارفی ذل السؤال وقال ايضا

و ذقت مرارة الأشياء طرأ فاطم أم من السؤل

در وسائل از قطار مرویت گفت ابو جعفر علیه السلام

بمن فرمودند امی شیشی تعالج امی شیشی تصنع

یعنی چه میکنی عرض کردم ما انا فی شیشی من در کجا

نیشتم فرمود فمخه بیتا و اکنس فاه ورشه و ابط

فیه باطاً فاذا فعلت ذلک فقد فضیت ما ینک

قال فقد مت ففعلت فرزت مقصود آنحضرت

این بود که خانه بکبر و آستانه آنرا جاروب کن

و آب بفضای آن پاش و با طماعی آن

در آن بچین پس و فنگه آنرا بکنی بهل آورده آنچه

در ذمه تو بود از تکلیف تحصیل روزی را وی میگوید

آدم و عمل بفرموده آنحضرت کردم پس مرزوقی شدم

و نیز در وسائل

و نیز در وسائل از حضرت ابو عبد الله علیه السلام مرویت

الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله یعنی شخص زحمت کش

بجست عیال خود مثل جاهد کننده است در راه خدا

و نیز ایضاً عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال الذی یطلب

من فضل الله ما یکتبه به عیاله اعظم اجر من المجاهدین

فی سبیل الله عزوجل یعنی آنکس که طلب میکند از فضل

خدا آنچه را که نگاه میدارد با او عیال خود را کتف

میکند آنرا بزرگتر است از حیثیت اجر از المجاهدین

باشد در راه خدا **و نیز** عن موسی بن خنیس عن ابی

قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن رجل و انما حنقه

فقیل اصابتة الحاجة قال فما یصنع الیوم قبل فی البیت

بعبد ربه قال فمن ابن قوته قبل من عند بعض امرأ

فقال ابو عبد الله عليه السلام والله للذي بعوته اشته
عبادة منه حال معنی آنکه ابو عبد الله عليه السلام
از احوال مردی پرسید عرض کردند محتاج شده است
حضرت فرمود پس امروز چه میکنی عرض کردند
در خانه خود می نشینم بجز عبادت میکنم فرمود
پس قوت او از کجاست عرض کردند از نزد بعض
برادران او پس حضرت فرمود والله هر آینه این
کسیکه با قوت مبدی عبادتش از او بگردد
هر آینه این نوع کلبه و این قسم ابواب این ط
اسباب را پیدا کردن آسانست راهب با کوف
و جاده است پس معروف از سابق انجرات مقصد
و ظالم گفته هر که ام طالبه را بیل این مرام مقصد
و میراست

و میراست با قضای ربوبیت نامه و کلام در حدیث
مطلقه و مصالح عبادت این در ما و کلبه با اذن
در افطار عالم پر کرده در آهش را واضح نموده بجهت
اینکه حیات و معیشت و امر و بن مردم بسته
بر اینست کلامه هو آلاء و هو آلاء من عطاء ربک
ربک و لا یثوبه که عباد در مقام سیر و سلوک از این
مرحله قدری بالاتر رود و بگونه اخباری با عبادت است
در مقام ریاضت نفس بهم رسانند پس علاوه بر سبب
ظاهری و متعارف بنوع غیر متعارف و طور غیر متعارف
در کار او اسباب فراهم آید و در حصول مطلوب او
بجمله عادت از اسباب ظاهری اثر بارز کند
مثلاً چیزی که حکم عرف و عادت بر او منفر میبندد نافع

شود کسیکه قصد فکش داشت باعث حیات او گردد
چنانکه شاعر گفته **ع** عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد
ولی این خواست خاصی است که در حق عادت ناس
مستغنی بود مگر با قضای مصلحت عادت و الاموافق عرف
و عادت آثار معاد به مختلف از اسباب بروز
خواهد کرد چه خوب باشد و چه بد چه نفع باشد و چه
خداوند بهر چیزی خاصیتی داده و هر چیزی را بجزی
سبب کرده آن خاصیت و آن اثر را که با عطا
فرموده باز نمیکرد در آتش از سوختن نماند و منع
نمیکند و بفولاد از قطع و بریدن را داده باز
نمیکرد ولی در حق این اشخاص که بحسب عمل و عقیده
خود از طبقه عادت ناس مانند استیاری بهرسانده اند

کامر

گاهی خداوند نوعی اسباب تلجده می چسبند که بتوسط
همین اسباب معروفه ظاهری خواص معهوده و آن
معروفه بعضی اسباب دیگر که مفقوض ضرر و هلاکت
بود مرتفع شده نتیجه برعکس بروز میکند **در انوار نعمات**
سند سنده بنده نعمه الله جزا برمی آورده و فنی برای
تخصیل علم سفرد با میکردم رفیق کشتی بمن حکایت نمود
که روزی موج دریا بسیار بود از اهل کشتی کسی
برای قضای حاجت در کن کشتی جانود پس ناگهان
آتشخص بدریا افتاد و آب فرورفت پس یکبار اهل
کشتی بسوی او آمد و با سخنانیکه افتاده بود دست
دراز کرد از زیر آب شخصی را بیرون کشید و با محافه
او را پوشید ساعتی چند با نظور کند آشفته نامحافظ را

بآن اضی رسیده و از دماغ او گریه اضی گشته شد و غریب
بسوی آب بازگشت در پشت و زغ باز با نظر گشت
پس در آنجا دو التون این ابایت را خواند **افرو و بار قه**
و التحلیل بحفظه من کل سوء یکون **فی الظلم** کیف تمام
العیون عن ملک تا نیک منة فوائده التعم پس با این
حرف جوان از خواب بیدار شد و از قصه خبردار گشت
جامه لهور از خود دور کرد و لباس سیاحت پوشید
و با همان حالت وفات یافت بین چکونه ضرباً
بسوی اضی برد و او را سبب هلاک اضی و باعث خلاص
جوان نمود **رباعی** ای آنکه ز خویش تن دمی فسد دند
دار می صد در دو صاحب در دند دایم پد لود
لعب و خواب و خوری **تو دایه طفل عادت می مروند**
تا چندین

تا چند طریق جاه و حشمت طلبیم بر خیز که مفتاح
سعادت طلبیم **تا باطن** باز نبض معور شود **از باطن**
اهل فقر همت طلبیم **و نیز در انوار نعمانیه** آورده عجمی
از دزدان شب بخانه شخصی داخل شدند تا چیزی بزدند
و قشک بخانه داخل شدند و بدند طفل شیر خوری در
کواره است ز سیدند که طفل گریه کرده بصدای او
اهل خانه بیدار شوند پس طفل را با کواره برداشته
از خانه بیرون کرده در خارج گذاشتند بنا کرد بگل
و نقل اثاث البیت تا آنچه در خانه بود کلاً بیرون
بروند بعد دوباره بخانه آمدند که اگر چیزی بجا مانده
باشد ببرند ما در طفل بیدار شد برخواست با طفل
شیر بهر دید طفل و کواره جای خود نیست **تو در**

بیدار کرد و ماجر اگنت هر دو بطلب طفل از خانه پروت
شدند تا گاه سقف خانه و دیوارهای او طاق فرو
ریختن و زدن زیر خاک هلاک شدند مال و جان
اهل خانه کلاً سالم ماند پس تا آن کن چگونگی بخت
عادت اسباب ظاهری برای سلامتی مان و جان
آنها فراهم آمد و متعرضین آنها هلاک شدند و نسیم
ما قال هزار دشمنم از میکنند فصد هلاک کرم تو دوشی
از دشمنان نه لرم پاک در سالهای گذشته روزی
او ایل طلوع آفتاب بود برادرم از جباط اندرون
به پرونی رفت که بقاعده مستمره در اطاق پرونی
با معلم خود مشغول درس باشد همینکه خواسته پادشاه
بگذارد عطفه کرده بود بجهت عطفه کردن او معاشش که از

پاکان

پاکان روزگار و مرادش و صاحب حال است
و لش مضطرب شده از مکتبانه باو طاق دیگر آمده
باز دیده بود و قلبش وحشت میکند اخوی هم مضطرب
نشده داشته پنجه او طاق را با بالا کرده بودند این
حال از سقف او طاق صدا بگوشتان رسیده
بود در حال صحبت سابقه اضطراب قلبی از او طاق
پرونی آمده بودند بعضی پاکد اشتن به پرونی
که محتاج کوچک بود رکن دیوار او طاق شکسته
و خوابیده مکتبانه و همس او طاق دیگر که آنجا
نشسته میخواستند مشغول درس شوند بیکدیگر حواس
شده پنجههای هر دو را بر نامی او طاق خورد
خورد کرده اثری نماند است پدر و مادر سر اسید

از اندرون بصدای غرابه عمارت برخواستند
 اندرون را بخار و خاک و خاشاک فراگرفت و
 سه نفر علیحد هم که پروان بودند از آنها نیز بجای
 نماندند همه ما هلاکت آنها را جزم و یقین
 نمودیم من جمله در دل من شک در هلاک آنها باقی
 نماند قطع عادی برک ایشان نمودم تا آنکه ملا
 بیجد حاصل شد و خاک و خاشاک راه اندرون
 و پروان را مسدود داشت در خیال حاضر کردن
 بیل و کلنگ بودیم که آنها را از زیر خاک بیاوریم
 بکوفت غبار ساکت شد دیدیم اخوی و معشوق
 نفر دیگر از ملازمان در جتابه جیاط صحیح و سالم
 ایستاده اند بجز آنکه سر موید صدقه و نفی وجود
 رسیده بود



رسیده بود تفصیل مذکور را آمده ذکر و نقل کردند
 مرشوندگان را باعث تعجب و تهنیت کرده و حسیه
 بفضل الله تعالی این قبیل الطاف و نایببات
 در باره خود بکرات دیده و بارها آثار توفیق و
 فرایم آوردن اسباب غیر موجوده را در باره خود
 خود مشاهده کرده ذکر تفصیل آنها را خوش نمیدانم
 ولی کمال تشکر دارم از اینکه بعضی اوقات بقیه
 حالت بطور حرم و نبات این فرودشیخ را خوانده
بیت اگر جهان همه دشمن شود بدولت دوست
 خبر ندارم از ایشان که در جهان هستند چه خوب است
 اینکه شخص از اینجالت هرگز جدا نشود و این معنی ملکه
 شده نبوت در سوخ بهم رساند و در نفس دانما



اطمینان و در قلب مسواریه قوتی باشد خواهد کوید
 بنسبایدستی تو چیز بر وزیر شود در دل مدایح که زیر
 زیر شوی سعد با کر که سبیل فنا خانه عمر دل قوی
 که بنسباید بقا محکم از اوست الا ان اولیاء الله لا خوف
 علیهم ولا هم یحزنون ارباب ذوق در غم تو آرمیده اند
 و ز شادی و نعیم دو عالم رسیده اند مرغان عشق
 بد و کون التفات نیست چون در فضای شوق تو روزی
 پریده اند حوران خلد را به بشیر می میخیزند تا از صفا
 حسن نور مرئی شنیده اند بالوده شکوه عشق اندر آید
 را الودکان جبهه و سا پریده اند از زمین خانقا
 صور خرقه وجود بر طارم خطا ر قدسی کشیده اند
 از ناز بار و صحبت اختیار فارغ اند چون در سر اوقات

جلاست رسیده اند در مجلس شهنشسته ملوک دار
 ذوق ز جام اش بصد جان خریده اند جانز آباد
 داده و دل با بال عشق جلاب نام و پرده دعوی
 دریده اند **کشف عطاء** شخص در مقام که
 از این مرتبه هم که تفصیل آن داده میشود درجه بالاتر
 رود و در عالم توکل بهیوجه التفات و اعتنا بظن
 اسباب نداشته باشد بدون ابواب ظاهری
 و با اسباب صوری باز بر ادات و مطلوبات
 خود برسد این شخص منافع ابواب غیبیه و کلید است
 باطنیه را در یافته که بدون ابواب ظاهریه بمطلوبات
 خود فایز میشود و حال آنکه محض ظاهر میان کمال
 جبروت را دارد و نمیداند مطلوب او از کد ام سبب

ظاہر شد بالمثل مریض که اطبا از او باس پرسانند
و پرسناران دست کشیدند با وجود این به دوا
ظاہری و به طبیب صورتی صحت یافت چنانکه در
حکایت حسن ثوری بالا آمدن آب بلب چاه و پیدا
شدن جوان در صحرا و آب دادن او بحسن اینه
با اسباب غیبیه بود نه با اسباب ظاہریه متعارفه بچند
مرتبہ سابقه که تا بید در آخر مرتبہ باز با اسباب ظاہری
بود و علی الظاہر فرق عادت بنظر نیامد و تا بید رفت
خارق عادت محبوب منی شد ولی در این مرتبہ کلاً
با اسباب غیبیه بروز میکند البتہ این قسم تا بید خارق
عادت و محل کبرامت شخص خواهد بود در همه اعصار
از علماء و کتب و در باب حال غالباً این قبیل کرامتبار
کرده شایع

کرده و شایع و مستفیض شده و بر آننا که معاینه نموده
نقائت و معتبرین نقل در روایت کرده اند چنانچه در
در این جزء زمان از سید عالم بقام بحر العلوم اعلی الله
مقامه بطریق متعدده نقل شده و این معنی از او در بعضی
علمای دیگر شایع و مشهور است که بعضی شبها پاره
ایشان را قف کرده رفته دیده اند که بدون کلید
و سبب ظاہری در و قفل سخن مبارک و حرم شریف
بر روی ایشان باز شد **نظم** سحر م ناقف منجان بدولت
خواهی گفت باز آئی که در بند این در گاهی بچو جم
جرعه می کش که ز سر ملکوت پر تو جام جان بین است
آگاهی بر در میگرد رندان فلند را باشند که کشت
دهند افسر شاهنشاهی خشت زبر سر و بر تارک خشت

پای دست قدرت نکو منصب صاحبجایی اگر ت

سلطنت فقر بخشند ابدل کترین ملک تو از ما بود تا ما

هنرمی الزخارلی ماضر واجده لوکان خادم نغاه

در نغاه هنرمی المواعدلی ماضر واجده لوکان

خادم تبارز و شواء هنرمی المناصبلی ماضر واجده

لوکان خادم القاب و اسماء اشاره فیما آنا

بیشود که عید را کلیه استجابت و عابدت آید مینک

دعا کرد و بجز نور قلب مبارک که حضرت ایزدی توجیه

نمود مطلبش حاصل آید مگر این که بجهت مانع خارجی

اثر دعای او بروز نکند و الا بالذات دعای او

خالی از اثر نخواهد بود **فرد** بصفای دل زندان صیوحی

زندکان بس در بسته بفتح دعا بکشیده **الغنی**

عن ابی جلد

عن ابی عبد الله علیه السلام اذا اراد احدکم ان یسئل

ربه شیئا الا اعطاه فلیاس من الناس کلمه ولا یقول

له رجا الا من عبد الله عزوجل ذکره فاداعلم الله

ذلک من قبله لم یشاء له شیئا الا اعطاه الحديث

میشود عید در مقام سیر و سلوک اسباب ایجاد که

و قول کن باشد برسد و در مقام ذکر و اطاعت

و خلوص نیت کلیه آن در را بدست آرد و آنوقت

در حصول مطلوبات باین جهت مقادیر و ابواب مستغنی

که در حصول مطالب توجیه با آنها معروف و مقادیر

او را چند آن جفتی نخواهد بود چنانکه در حدیث دیگر

وارد است عیدی اطنعی اجعلک مثلی انا اول

للتشی کن فیکون و انت تقول للتشی کن فیکون

فرد فیض روح القدس از بازمد و فرماید: دیگران بکنند

آنچه بسیار بیکره: مازال العبد بتقرب الی بالتوکل

حتی گشت سمعہ الذی یسمع بہ وبصرہ الذی یرى بہ

و بدوہ الی جیش بہا **نقل مقال** در انوار ایمانی

در نور رزق نوشتند هر گاه کسی در خانه خود نشیند و

طلب روزی را ترک کند آیا بر خدا واجب است

ایصال رزق بر او بانه بعضی گفته اند ایصال قدر خود

و فوت لایموت که حیات با او محفوظ باشد واجبست

و بعضی گفته اند واجب نیست مگر برای کسیکه زمام

توکل را بسوی او انداخته بجهت اینکه خداوند فرموده

ومن یوکل علی الله فهو حسبه و حق اینست که مثل این

ایصال بر خدا واجب نیست باینکه است که تفضل

فرماید

ل

فرماید و از تفضل مانع نیست و در حدیث وارد است

و فیکه نازل شد قول خدای تعالی و ما من دابة فی الارض

الا علی الله رزقها چنانکه سابقا مذکور شد اصحاب آنرا

دست از تحصیل رزق باز کشیدند و در خانه نشستند

ثابتا با اشاره و علامت آنحضرت و امر و نزول آیه

سعی در اطراف و مناکب ارض در تحصیل رزق در روز

سعی کردند و از اینست که محدثین و اصحاب آنحضرت

سلام الله علیهم اهل حرفه و صنعت و کسب و تجارت بودند

لطیفه اینکه در حدیث فرموده اند در آن

بخود بستند در بار امخضره ان بدری که خنجر از چوب

و نخته بسازد و بجانان که از خشت و گل نباشد و نصب

نماید بلکه جنون گفت در نامی و ساطر روزی را بخود

بستند پس ای عزیز کسیکه دست خود در روزی با
ببندد و در خانه خود نشیند و بسوی کلید و باب بیت
روزی متوجه نشود در معنی اعراض از درگاه خدا
و بکنوع کفران نعمت و قصد هلاکت خودش است
و حال آنکه خدا فرموده و لا تلقوا بایدیکم الی التکلکین
اگر این شخص هلاک شود علامت بخود او وارد است و
خدا را در باره عاصه ناس زیاده بر این لطف واجب
نیست که برای روزی و مایه معیشت بر کس درمی بپزیند
و کلیدی در اهی فرار داده و ببندد خود آن راه را
نشان داده و واضح کند با وجود اینها اگر عیب بطور
استغنا و اعراض رفتار نماید البته مستحق خذلان
و محرومی خواهد بود چون سخن با بخار سبب رجم میکنیم
بجواب

بجواب ایراد اینکه در اول کتاب گذشت بعضی کوبندگی
عباد به ثرویه اثرات بسا میشود که باسی و بدون
اسباب ظاهری بعضی مطلوب خود رسیده و بعضی
دیگر هر قدر تلاش کرده و اسباب جدید از مطلوب خود
دور مانده و بر خضی اغنای زیاد با اسباب دارند و
معتقد هستند که بدون فراهم آمدن اسباب ظاهری
مطلوب شخص میسر نمیشود پس میگوئیم در باره عاصه
با بمقتضای عادت رفتار میشود لامحال آنرا از هر یک
و زبایق بآنها مثلاً نفع میکند ولی در باره بعضی که کینوش
در باره گاه آتی از عاصه ناس در مقام اقبال ابتداء
و تقریب بهم رسانده البته لازمند بر بومیت و سزاوار الوت
اینست که تفاوت با بین او و سایرین بشود چنانکه میفرمایند

من تقرب الی بشیر تقرب الیه بذراع و من جاء بحسنه
فله عشر امثالها پس میشود که اینطور اشخاص بدون
سعی و اسباب ظاهری مطلوب خود برسند **بمقام**
ابو حازم الا عرج یقول له مالک قال شبتان لا اعدم
به معنی الرضا عن الله و العفی عن الناس **از ابو حازم**
پرسیدند چه مال داری گفت دو چیز دارم که با وجود آنها
فقر برای من نیست یکم رضا از خداست و دیگری عفا
و باینبار نمی از مردم و همچنین آنها که از عاصی ناسر در عفا
او بار و منزلت قفا و تبه هم رسانده اند و اعراض
و غفلت و جالت ایشانرا فراموش کرده بهی است که
اعراض و غفلت ایشان اثر خود را خواهد بخشید **فجاء**
سینه سینه مثلها کما قالک تعالی و ضرب الله مثلا
قریبه

قریبه کانت آمنه مطمئنه بانها رزقنا رعدا من کل
سکان تکلفت بالغم الله فاذا اتانا الله لباس الجمع
و الخوف باکاذا یصنون شنبه ثانی علیه الرحمه
در شرح لغت در کتاب تجارت و بیان آداب آن نشود
الرابع عشر نزلک معاملة الاذین و المهارین بفتح الراء
و هم الذین لا یبارک لهم فی کسبهم قال ابو هریرة یرجع
فما عرف بفتح الراء ای محدود محروم و هو خلاف کسب
مبارک و قد حرف کب فلان اذا شئد علیه في معاش
کانه میل برزقه عنه و المؤمنین ای ذوی الآفة و
التقص فی ابدانهم للتقی عنه فی الاخبار معتقلا بانهم
اظلم شیئی پس معلوم میشود فرقه از ناسر هستند که
از نفع و ثمر کب خود محروم میباشند و برکت در ایشان

نیت و نیت از معادله ایشان وارد شده تا حضرت او
سراست نکند اگر چه با اثر بودن سعی و کسب را هم مطلقا
میزان خوب و بدی شخص نیتوان کرد گاهی اسباب
خارجی و وضع زمان و مکان شخص مفتضی محرومی شود
اگر چه شخص از جهت ظالم لافه نباشد در این صورت با نیت
بلایه است که موجب سعادت بشود **فی الکافی**
عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله
عز وجل جسد جاده فی الارض من خالص جاده ما یزول
من السماء تخف الی الارض ولا تصرفنا عنهم الا غیرهم
ولا بلایه الا تصرفنا البسم **وفیه** عن ابی عبد الله علیه السلام
قال کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما یقول انی
لأکره للرجل ان یبانی فی الدنیا فلا یصیبه شیء من القضاة
و لایست

و لایست حالت خود شخص مفتضی محرومی بشود که
از تفاوت است لغو با الله من خدا لانه و غضبه
پس فایز بودن اولی بطلب بدون سعی و کسب
ظاهری و محروم ماندن ثانی با وجود سعی و کسب ظاهری
میزان و سند سعی و عمل عامه ناسس میشود که هر مقام
و هر شخص حکم علییه دارد و احکام حکیم علی الاطلاق
بارمان و مکان و کم و کیف و جهت متغایر و متغایر
بشود مناسب مقام تفصیلی از بعضی اعلام در نفس
دارم و آن است که از برای صفت توکل و ضعف
و قوت سه درجه است درجه اول آنکه حال او در بار
خدا و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد و اولاد
شخص موکل باشد نسبت به کسب و این ضعیف ترین

درجات نوسل است و با سعی و تدبیر خود شخص منافات ندارد
و تویم آنکه حال او در حق خدا مثل حال طفل باشد در حق
مادر خود که او جز مادر نمیشناسد و بغیر از او اعنا و اینه
بکسی ندارد اگر او را نه بیند و ایم در طلب او باشد
و چون امری با او رود اول چیزی که برایش میکند
ای مادر است و تدبیری در این مرتبه نسبت مکر
تدبیر که بخین سجدا و پناه جستن با او بواسطه دعا و تقاض
سیم آنکه آدمی نزد خدا مانند میت باشد در برابر خدا
یعنی عذر او پیش قدرت حق قیمت بریند و جمیع حرکت
و سکنت خود را از قدرت ازلتیه دانند و صاحب این
مرتبه بسیار باشد که ترک دعا و سؤال را کند از راه و توفیق
مکرم و عنایت حضرت حق تعالی و این شخص مانند
طفلی است

طفلی است که بداند اگر بسوی مادر بگریزد مادر او را بچوید
و اگر به امن مادر بیاویزد مادر او را در آغوش بگیرد
و از این فهم است نوسل حضرت خلیل الرحمن پنجمیکه
او را در منجیق نهادند که با نیش افکند حضرت روح الام
با و گفت آبا حاجتی داری گفت بانو نه جز بربگفتن
با آنکه حاجت با و داری بخواه و نجات خود را از او
طلب کن گفت حسی من سئوالی علمه بحال یعنی علم خدا
بحال من کفایت میکند از سئوال من و این مرتبه بسیار
عزیز الوجود و مرتبه یقین است و صاحب آن والد بزرگوار
و فارغ از همه تدابیر است و چنین کسی را با کما نسبت کرده
از همه اسباب برتابد چه البته حق سبحانه و تعالی مفضل
او را میکند و روزی او را میرساند و متوجه بودن این

شخص بر کب در فتن این به اسباب بجهت اینست که
خدا به چنین صادر شده و الا مطلقا سعی و کسب خود
و ثواب و اعتمادی ندارد و آنچه شنیده میشود از کلمات
بعضی کاملین اولیا که بر زاد و راه خود به بیابانها
مسیکیده اند و روزی ایشان میرسد و از سبب دور
احراز نمیکرده اند و نسبت به پادشاهان و ذوالقدر
سخنان سخت و ناسوار گفته اند و خدا ایشان را بجا
داده از این فرقه بوده اند و لکن فضل الله بونیست
پس از این تفصیلات معلوم شد در باره عاصه ناس
خدا با همین اسباب و وسایل ظاهری بطور عادی
و متعارف اثر میدهد و فیض برساند و لاکاهی در
تخصیص بطور غیر متعارف اسباب فراهم میگرداند
مرتب

مرتب میکند و در باره بعضی میشود که با اسباب غیبیه
فیض خود را برساند که ظاهر بیان را محال حیرت و تعجب
باشد و فرق عادت بنظر باید **ع** در نظر بازی من
با خیران حیران اند **دقیقه** چون این
مقام عبودیت را در فراهم آوردن اسباب غیبیه مثل
بیت از آنجست نسبت فرق عادت با و به حقیقت است
اگر چه فرق عادت است و لکن فضل خداست و طایفه
ندارد و این از کرامت شخص محبوب است و لی این شخص
صاحب معجزه نیست در مدینه المعجزة در معجزه پنجاه و نهم
امام حسن عسکری علیه السلام روایت کرده که شخصی را ولایت
بنهمنی گرفتار کرده خواست با و از بیت کند و او از جای
تشیع کرد و الی او را خدمت آنحضرت آورد و از آنحضرت

پرسید آنحضرت فرمود که آن شخص شیعه من نیست و الی
برکت و بکمال شکران خود امر نمود و او را بزنند هر چه خوا
دند بزنند چوب بزین جزو و الی با آنها تغییر کرد بعد
بشده است زنده چوب هر کدام دیگر جزو باز چهار نفر دیگر
علاوه کردند چوب بخود و الی خود شخص ترمی گفت
ای و الی و ای بر تو که این الطاف را در باره من معتبر
نمیدانی مراد کن بسوی آن امام و هر چه بفرماید قتال
نمای و الی آن شخص را پیش حضرت آورده و آنده را
عرض نمود و گفت و قدرایت له من المعجزات مالا یعد
الا ان شیا آنحضرت فرمود و او را با کن پس بر سینه
او از دوستان مات و از شیعه ما نیست الی ان قال
ان شیعتنا هم الذین یقیعون آثارنا و یطیعوننا جمیع
او امرنا

او امرنا و نواهبنا فاولئك شیعتنا فاما من خالفنا
فمكثیر ما فرضنا ما فرض الله علیه فلیبوا من شیعتنا
قال الامام علیه السلام للوالی فانت فقد كذبت كذبة
لو تقمتمتا و كذبتا لا ینكرك الله عزوجل بضره لك
و سخن ثنین سنة المطبق فقال و ما هی یا بن رسول الله
قال بزعمك انك رايت المعجزات لان المعجزات ليست
له انما هی ان اطربا الله فیه آیاتة یحجج و ابضا فاما
بملاستنا و شرقنا و لو قلت شایهت فیه معجزات لم
علیک البس احب عبی الیت معجزة افهی للیت ام صبی
اولیس خلق من الطین کعبیة الطیر فصار طیرا ما دون الله
اهی للیطیر او لعیسی اولیس الذین جعلوا قرودة فانیین
معجزة افهی من معجزة القرود او لبنتی ذلك الزمان

فقال الواه استغفر الله و انتب اليه الحديث
و كاهي دست خود عهد اسباب عبيد را فراهم ميكنند دست
خود خرق عادت جاري و ظاهري ميكنند چنانكه در مقام
استدعای رب ار نه كیف تجمی الموت نه دست خود
حضرت ابراهیم علی نبیا و علیه السلام اجامی مودت را
بنظور داد و در این مقام كه عهد مظهر فعل خدا مبدو و فعل است
از او بنظور میآید نسبت اعجاز و خرق عادت بعبود
صحیح و از روی حقیقت است و این اختلافات باختلاف
مقامات عباد است و ما تا الاله مقام معلوم نشد
لازمه دیگر دارد و هر مرتبه اقتضای آخر سخنها چون بوق
منزل افتاد در افهام حقایق مثل افکار **تنبيه**
عهد با اینکه باستجاب دعا و تقرب بسیار گاه خدا قادر باشد
بر اینکه

بر اینكه مطلوبات خود را بطور غیر عادی دست بیاید
و خرق عادت در حصول مطلوب او بعمل آید یا ازین
مرحله ترقی کرده خود او صاحب کرامت و باخلاق
عادت و مظهر فعل الله گشت چنان خیال و تصور کن
بمحض قدرت بر این معنی دست تصرف با سبب عالم
باز میگذرد و اوضاع ظاهری را بهم میزنند بلکه کسیکه
با این مقام برسد و از اهل این مرتبه باشد اراده
نمیگذرد مگر بر آنچه خدا با و راضی است در مقام رضا
و تسلیم بهر طور خداوند عالم اسباب چیده و در عرف
و عادت آثار بر آن اسباب مرتب ساخته آن
اسباب را بهم میزنند انش کوبید و دوازده سال را با
رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم و در آن عتبه

مفده خودم را آنجناب شنیدم در امریکه اتفاق می افتاد
بگوید کاشش این امر اتفاق می افتاد و در کاری که
حاصل نمی شد بگوید ای کاشش این کار حاصل می شد
مشهور است آنکه عمل کیمیا با برسد زیاد بر ضرورت
عمل و تصرف در فلزات نیکند اگر از راه ظاهر است
فرضاً در روز و در شب نان و آب برای کتین
که صاحب کشف و کرامت باشند زسد بگرستند
و عطش صبر میکنند و راضی میشوند ابداً بطور خرق عادت
اسباب بسیری و دفع کرسنگ و دفع عطش خود چنانچه
مگر اینکه شرعاً خرق عادت تکلیف بشود در آن هم
اکتفا میکنند بقدر ضرورت الضرورات مقدره بعد از
ناکامی من بود ز خود کامیها و انوشکیرها از آنجا
تمام

ناکام دل دوست طلب کردم شد کام دل من روزی ناکام
چنان خیال کن که ائمه و اولیا سلام الله علیهم هر آن
در وقت و هر جا و نزد هر کس خرق عادت می کردند
اعجاز و خرق عادت از ایشان ظاهر نمیشد مگر در مقام
ضرورت و مصلحت عمده جناب امیر المؤمنین علیه السلام
و حضرت فاطمه علیها السلام که قرصه ناز را بسکین دادند
خودشان را و افکارسنه و بانان که هستند در بیجا
حال فقر را بر خود اختیار نمودند آیه مبارکه و بطین
الطعام علی حبه مسکیناً و قنباً و اسیراً نازل شد و الا
بخرق عادت وجود هر قدر ناز را داده می کردند همانا
موجود می شد از اینست که ائمه اطهار علیهم السلام چنانچه
عصر رجوع مسکینند و با این دو امامی ظاهر می شوند

داو و معالجه مینمودند و از این جهت با اینکه در عالم بالا
عقد جناب فاطمه علیها السلام جاری شده بود اکتفا با ذکره
از راه ظاهری در این عالم ظاهر نیز صیغه معموده نسیج با
که سبب ظاهری علاقه زوجیت است جاری نمودند و از آنست
کتاب رفتن و در رس خواندن حسنین علیهما السلام و سایر
که از راه ظاهر اسباب کسب علوم میکردند بعد از آنکه
باید تحصیل ایشان از حوصله تعلیم سایر معلمین بالا رفت
خود جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله بر بعضی ائمه و امام
قبل با امام بعد علاوه بر تعلیم باطنی باز ظاهر تعلیم علوم
میفرمودند و این معنی در اخبار کثیره وارد است که جناب
رسول صلی الله علیه و آله زبان مبارک خود را بدان
جناب امیر مومنان سلام گذاشت و القاء علم کرد و همچنین
از راه ظاهر

ائمه ظاهرین سلام الله علیهم نسبت بیکدیگر از راه ظاهر
نیز معلم بودند و هر یک در وقت وفات بیکدیگر
که جای او باقی بود ظاهر آنست بعضی علوم و مواهب
انجبار امیکندند لیکن جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
حکمت مقضی و ضرورت قاضی بود **فروا تمی شود** و در
عادت عالم **ماکان** و ما بکون کرد و **والا اگر آنحضرت**
نیز با ظاهر اسباب عالم علم با دیگر گفت اعجاز و کفایت
در فلوب صغفرا که ظاهرین هستند و از مورد بوطن
قرآن مجید خبرند از آن چندان وقتی نمیداشت و ممکن
بود شبهه بعضی در اینست که قرآن را آنحضرت از پیش خود
آورده قومی شود چنانکه با وجود اتمی بودن آنحضرت
باز می گفتند ان هی الا اساطیر الا تو لین و همچنین از این

ستراست اینکه جناب ائمه علیهم السلام با قدرت بطنی ادرین
بجایای دور که سفر مسیکنند بر آب و شتر نوازش
و در دعای با قدرت هر گونه ضرب و قتل آلات حرب
تا در ایجا رسیدند جناب امیر علیه السلام که در این همه
غزوات محموده فوج نموده اند همه آنها بطور عادت بود
و الا هیچ سفیدی و دیوانه بیدان آنحضرت نمی آمد که بعضی
اوقات که ضرورت اقتضای خرق عادت کرده و در
آن باعث فساد کلی و موجب ضعف و ضرر بیفایده
بود آن وقت بقدر ضرورت علی الظاهر و ظاهر معجز
فرموده اند در سیه ان که بلا و بساط فینوا هر یک را
از شنه اهر قسم خرق عادت و هر نوع تصرف و کراست
مکن و میسر بود منع حرارت آفتاب در فتنه شکیبایی
آب

آب و قتل جمیع لشکر و اخبار هر گونه فوج و فتنه برای
ادنی نوکر جناب سید الشهدا علیه السلام مقدر و مؤثر
بود و لے چون حکمت خداوند متعلق بر این بود که هر چیز
در عادت هر گونه خاصیت و تقاضا دارد همان صحت
عادی از او بروز کند تا هم آنچه در کمون و بطون آن
لاعن است بمقام کون و شود بر آید و سعادت شد
و شقاوت انقیاب بر روز نماید آن بود که همه احوال و انصاف
هر چه از آن ملاحظه و گفتار میرسد همه را متحمل بود
و بخلاف عادت بساط آنها را بهم نمیزدند بلکه در مقام
رضا و تسلیم از این نوع تحمل خودشان خوشنود بودند
رہم هر گاه که غصه تیرزن میآید : جام بزبارت
مدن میآید : اعضا از بسکه میرباید از هم یک تیر تو

بر نام زن مبارک قبیل رابعه العدویه منی کون العبد
راضیا عن الله تعالی فقال اذا کان سروره بمصیبه
کسروره بالنعمة بر ابعه عدویه گفتند بنده کی رنجی
میشود از خدا گفت وقتیکه شادی او بر مصیبت مثل شرت
او باشد نغمت خوش آنکه بیلم کنی و من بجام دل
گاهی بخون غلظم و گاهی نظس کنم و چون ایشان از خرق
عادت تکلیف نبود از آنجست با اینکه صفاراد و آنست
مثل جناب کینه و اطفال سایر شهید در آنفرضه پرا
از خفتش و کرسنگی میناب بودند و دل اهل حرم با جلال
ایشان کباب چون بظاهر اسباب بغیر از فرات از جا
دیگر در آن صحرا تحصیل آب ممکن نبود و آنرا معین ظاهر
دور فرات را گرفته مانع بودند آن بود که همه شهید
باشند کرده

باشند کرده و ذریه رسول از شنیکا و سورت غلظش
پریشان و ملوک گشتند پس با همه قدرت کلام آنحضرت
که فرمود فاسقنی شربة من الماء حقیقت بود چه
مؤثر است این فرمایشات آن بزرگوار عربیه
شیعیانی ما ان شربتم ماء عذب فاذا کروننی او را
بقبیل او شهبه فاذا بونی و بهین جهت آنحضرت
بزرگوار جن و ملائکه حضرت و سایر اصناف خلق
که حضرت ایشان در آن میدان بخلاف ظاهر
عادت بود اجازه دعوت داد و این که مکرر میفرمود
اما من ناصر بنصرنا و اما من معین بعیننا همه
از روی حقیقت بود که با اسباب ظاهره و از اهل
این عالم طالب و جویای ناصر و معین بودند تا مردم

بصرت و جان نثاری در راه او اتصال با حضرت
مموده بهر مند و مستفیض شوند و محروم و منهدول
منقطع نباشند در اسرار الشهاده و کتاب بیگانه
مرویت که از آسمان صحیفه بدست آن بزرگوار نازل
شد پس چون آنرا کشود و بد که در آن نوشته است
آن عهد شهادت که از آنجانب گرفته شده است پیش
از خلق کردن این خلق در این دنیا و چون پیش
آن صحیفه را ملاحظه فرمودید که بخط واضح و جلی است
که با حسین سخن ماحتمنا علیک الموت و ما انزلنا
علیک الشهادة فلک الخیار و لا تنقص خطک عهدنا نبی
ای حسین با واجب نکرده ایم بر تو موت را و نازل
نکردیم بر تو شهادت را بلکه ترا مختیر کردیم
و اگر اختیار

و اگر اختیار کنی زندگانی دنیا را باز کم نمیکردیم
از نصیب تو از آنچه از برای تو در نزد خود ذخیره
کرده ایم فان شئت ان نضرب عنک هذه البلیة
فا علم انما قد جعلنا السموات و الارضین و الملائکة
و البجن کلهم فی حکمک فامر فیه من اهلک هؤلاء
الکفرة العفوة لعنهم الله یعنی ای حسین اگر سنجوی
اینکه دور کردیم از تو این بلیه را بهر سببیکان
دادیم همه آسمانها و زمینها و جمیع ممالک و جن را در
تو پس حکم فرما بر ایشان هر چه اراده نای از هلاک
کردند این این کفره و فخره لعنهم الله فلما عرف
مضمون الکتاب و ما فی ملک الصحیفه رخصا الی السماء
در می بها البها یعنی چون بان نامه و آنچه در آن صحیفه

نوشت بود آگاه هی بهم رسانید آن نامه را بجا بستان
بلند کرده ایند و بسوی آن انداخت فقال رب زد
ان اقل واجبی سبعین مرة فی طاعتک و محبتک پس
عرض کرد که امی پروردگار من دوست میدارم آنکه
گشته شوم و زنده کرده شوم هفتاد مرتبه در راه تو
و در محبت تو و اتی قد سمت الجوه بعد قتل الاخيه
آه آه بدرستی که من برار شدم از زندگانی بعد از کشته
شدن دوستان سببا از اکان فی قتل نصره دینک
و اجاء امرک و حفظ ناموس شریک خصوصاً و فتیکه
بوده باشد در شنادت من باری و نصرت دین تو
و زنده شدن امر تو و حفظ ناموس شریعت تو
امی عزیز در استجابت دعای شهنده که احدی را حرفی
نیست پس

نیست پس چرا دعا نمیکردند و خودشان از آن وظیفه
و جمله خلاص نمی نمودند محض بجهت این بود اوصاف
و اسبابی که با قضا می توان اهل عالم چیده شد
و حکمت خدا بقاء و تاثیر آنها ملاحظه گرفته اند تا بالقیه
و تکلیلاً لا خشیار و توضیحاً لا خیار دست تصرف
بان اوضاع نرزه ابدار اوده غیر از اوده خدا نمی
ولا یلکون لانفسهم ضرراً ولا نفعاً ولا یلکون موتاً
جوهراً ولا ثوراً حتی اگر اندک خطره بقلب ایشان میرسد
موجب احتیاط ایشان از این مقام میبود چنانکه انفسی
مرویت و فتیکه جناب امیر علیه السلام را با آن تفضیلاً
که شنیده اند مسجد میروند سلمان از تحمل آن حضرت باز آمد
قدرت در قلب خود و تعجب کرد و این حکایت باو سخت

و شوار آمد جناب امیر علیه السلام بطور تعرض مسلمان نگاه کرد
و فرمود یا مسلمان فیک بقیه بذا من ذاک یعنی این تخلص
از ولایت است خلاصه معنی حدیث بود اگر چه مقام
مسلمان بالاتر از این است و شاید سؤال و جواب برای
تعلیم و تمییز غیر باشد از باب اباک اعنی و اسمی یا جان
چنانکه اکثر خطابات ایشان در باره مواضع باین
طور است پس مؤمن باید متحمل هر گونه مصائب و بلاها
باشد تا کسی تعالی و لیسند و تکم بشی من الخوف و الخوف
و نقص من الاموال و النفس و الثمرات و غیره
یعنی هر آینه امتحان میکنم شمارا با چیزی از کسب
و خوف و نقص از اموال و نفس و ثمرات و مرده
و بصبر کنندگان از انبیا علیهم السلام هر کدام که در نین

قوم

قوم نجیب کرد و حال آنکه هنوز حجت و لطف بر آنها
نام شده و مؤمن از کافر بکجا جدا گشته و موقع
هلاکت ایشان شده بود لغزین آن پیغمبر که ترک
اولی محبوب بود باعث انحطاطشان او در بارگاه
خدا گشت تا بمصائب و آلام و بلاهای زیاد و دوچار
شد و زحمتها کشید تو بها نمود که بها کرد اعانتها
نمود تا خداوند عالم از ترک او لای او گذشت حضرت
ایوب هر وقت از حالت قوم خود دلشک و دلگداز
شد رو بدر گاه خدا آورد جواب رسیده که با ایوب
صبر کن اینها بندهگان من هستند پس باید صبر کرده
و متحمل نمود و مقتضیات کبیرات عالم را بهم نرزد چنانچه
جناب سید الشهدا علیه السلام در این مقام فرمود کسی

صبراً الهلک و سلباً لأمرک و قضا تک لا معبود غیرک
ذالینفام را بعضی بقاء فی الله تعبیر کرده اند که شخص
اراده خود را در جنب اراده حق مضمحل و غافی نماید
و ما نشأون الا ان یشاء الله و از این بفضل معلوم
شد که هر متوکل را نیز رجوع با سبب و ابوابیکند
در عرف و عادت ظاهراً آنها را برای مسببات
و مطلوبات وسیله قرار داده لازم است و ترک
و اعراض از آنها در واجبیت از اینجهت بود که شخص
اعراب شتر خود را را کرده و گفت تو نکل علی الله
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود آنرا بینه
تو نکل بخدا کن با تو کل را نوی اشتر بینه و از
صادق علیه السلام مرویست خدا از برای بندگان خود

دوست دارد که مطالب خود را از او طلب کند با سبب
که برای آنها جفا فرموده و تحصیل آنها امر نموده و از سرگشته
وارد شده که موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام را در
روی داد طایفه بنی اسرائیل نزد آنحضرت آمدند
و مرضی او را شناختند و گفتند فلان دوا علاج اینست
موسی گفت معالجه نمیکشم تا خداوند بدارد و اسطوخودوس
را عاقبت بخشید پس ناخوشی او بطلان انجامید و
خدا با آنحضرت وحی فرستاد که بعزت و جلال خود قسم
که ترا شفا میدهم تا بدو ای که گفته اند معالجه نکنی پس
بنی اسرائیل را فرمود بدو ای که گفتید معالجه من نمائید
معالجه نمودند آنحضرت شفا یافت پس خدا حضرت موسی را
وحی فرستاد که میخواستی بتو کل خود حکمت مرا طلب کنی

آیا خیر از من دوام و کبابها و مسفتنا را فرار داده **د**

مرویت یک از زنا و ترک آبا و ائمه را کرده و زلفه

کو بهی مقیم شد و گفت از احدی چیزی منبطلیم تا خدا

روزی مرا بفرستد پس یک هفته نشست و چیزی باو

نرسید و نزد یک پسر آمد که گفت پروردگارا اگر

زندگی خواهی داشت روزی مرا برسان و الا قبض

روح مرا کن و حی باورسید که بعزت و جلال خود

بگو کند که روزی بتوانم تا داخل آبادانی نشوی

و میان مردم نشینی پس بشهر آمد و نشست یک از برای

او طعام آورد و یک آب آورد و راه از آنجا میل نمود

و در دل او که نشست که چرا خدا چنین کرد و حی باورسید

که میخواهی بزم حکمت مرا برهنی آیا نمیدانی که من بند

خود را

خود را از دست بندگان دیگر روزی دهم و دستم

از اینکه بدست قدرت خودم روزی او را برسانم از این

و از این تفصیل خواهی فهمید که بجا بود بحث حضرت **انکه**

می گفتند انظم من لوبشاه الله اطعمه آیا یعنی ما طعام

بدیهم برانگه اگر خدا میخواست بر او خود طعام میداد

خاتمه چون واضح و مدلل شد می

طلب بقاعده و راهی که عرف و عبادت بان مجاز

در اخذ فیض و تحصیل رزق شرط و لازم است پس بدان

که ابرام و اصرار در این معنی لزومی ندارد بلکه غالباً

ابرام و اصرار مضر و باعث محرومی خواهد بود و شرعا

مذموم است **فان صلح الله علیه و آله ان روح القدس**

نفس فی روحی ان نفسا لن تموت حتی یسکون رزقا

فانقوا الله واجلوا في الطلب و قال ابن المنين رحمه الله
ابن آدم ان كنت زيدا من الدنيا بالكلية فان العبر
منها لكل منك وان كنت زيدا مالا بكلية فان كل ما فيها
لا يفيك اي عزيز هر چه نوشتم و گفتم درست است و نيك
بفهم و نيك با دكبر مثل ما بينك و نه واضحی اين اسرار را
در كتابي هست آرمي و با ساني اين مطالب را تفصيل
علوم كه الآن در اين عصر مرسوم است مفدمات را
مبارت از علم لغت و صرف و نحو و منطق و حساب
و معاني و بيان و جمع دانند و نتايج را مختصر بعلم فقه
و اصول ابداء تحصيل طالبين اين عهد كتاب صفة
منتهايش شرح كبير و قوانين اگر چه همه اين علوم و فنون
حق و صحيح و لازم التحصيل و معنی به است با به تحصيل که در فهمه
بکتاب

لكن هر يك موضوع و غایت علمیده دارد و اینها و بنا
بمسئله جبر و تقویض نه دارد و واضح است که این مطالب
نه در صرف میراست و نه در تشریح و نه در حوال
جرجانه و نه در آموزش زحمتی و نه در شرح سیوطی
و نه جامی و نه در مطول و مختصر سعد تقی زان و نه
در معالم و قوانین و نه در شرایع و شرح لمعه و نه
در شرح صغیر و نه در شرح کبیر بلکه عالمی که در مفدمات
استاد سیبویه و اخفش باشد و در قوانین اصول
و شرایع فقه مسلم کل و وجه عصر و فریه و هر باشد
در تحقیق این مطالب در نظر بصیرت مابین او و یکی
از عوام الناس و اصناف بازار چندان تفاوت نیست
مداغله او در این مطالب مثل آنست که شخص با صفت آن یکی

در علم زکری مدخل نماید با علم بطاری مثلثا در محالجه
طبیب تصرف کند مگر این که شخص در این مطالب وقفه
بیز از روی علم و آراء خویش آنچه لازم است جنبه ای
و قیسی کرده باشد و در آیات و اخبار اینها را از ^{سینه} خود
بهر آورده از روی دلیل مابین حق و باطل تمیزی
دهد و علاوه بر علوم مرسومه در این مطالب نیز از ^{سینه}
که ائمه هدی علیهم السلام فرار داده اند تعمق و تفکر نموده
باشد و الا بعضی تحصیل مقدمات و با تحصیل نفع و
اصول این مسائل مشکله هنوز مستعمل ^{شود} و ^{شماره} چهارم
کند اخبار علم و فضل ^{شما} شناخته قبول زرجیه آرزوی
احادیث و آیات را تفسیر به رای ننویسند ^{و نظم}
باز گفته ام و بار دیگر میگویم ^{که} من دل شده این ^{بره}
نه بخود میگویم

نه بخود میگویم ^{در} پس آینه طوطی صفت داشته اند ^{آنچه}
استاد ازل گفت همان میگویم ^{در} حقیقت سابل این ^{سینه}
و مطالب این مختصر نواله بالاتر از حوصله فهم غیر است
و برتر از اندازة استنباط غیر پس اعتماد و اعتماد
بر آنها زیاد کن و قدر آنها را اینک بدان و قول کن
نصرت مکن مالا و ما حظی من کسبم حرف من چیست ^{شماره}
بلبل از فیض کل آموخت سخن در نه نبود ^{این} خبر قول و فعل
تعبیه در منقارش ^{ای} عسیر ز خیال مکن از کتب حکیه
در رسائل کلابه این بنده بکتاب ^ب خبر است و از تحقیقات
حکیمه و تدقیقات فلسفیه ابرار منی نه انسته ام ^{کلیه}
گاهی از مطالب شفا شفا جسم و کاه از هدیه هدیه است
خو استم بالاخره از کوه مراد بهره نیافتم و جوهر ^{بیش}

و کثرت شغوق ایرادات چنانکه نفس بآن انس کرده
باد مطمن بشود و از اضطراب شکوک و شبهات و لذت
آرامی و به ندیدم دنیا فتم : لغد طفت فی ملک العنا
کلما : و صیرت طرفی بین ملک العالم : افلم آرا الا و
کف عائر : علی ذقن او فارعاسن مادم : بقیات
عقل بونانی : رسد کس بزوق ایمانی : کر مطلق کسی
بودی : شیخ سنت ابو علی بودی : و کم فلت لفق انتم
علی شفا حفرة من کتاب القفا : فلما استهانوا بوجنا
فرخا الی الله حتی کنفی : فالتوا علی بن بطالین : و شنا
علی بن المصطفی : فکر بهبود خود ایدل زور دیگر کن : و
عاشق نشو به بد او امی حکیم : دام سخت است کرمیا
شو : فضل خدا : ورنه آدم بزورده نشیطان رحیم :

فخرزری

فخرزری گوید **نظم** نهابة اقدام العتول عقال : و اکثری
العالمین ضلال : و کم قدر اینا من رجال و دوله :
فبا ووا جمیعا مسرعین و زالوا : و کم من جبال قد علت
شرفاتها : و عال فرالو و الجبال جبال : و اردوا احنا
فی وحشة من جیوسنا : و حاصل دنیا ما اذی و دباب
: و لم نستفد من بحشنا طول عمرنا : سوی ان جمعنا
فیه قبل و قال : تا اینکه بنوفین خداوندی اتفاقا صحبت
بعض ارباب حال فایز شدیم و در آن اوقات
میل نخبیل حکمت الهی در دلم غالب بود لهذا
صحت از کتب حکمت بیان آوردم و از بعضی حکما
بطور خوش اسم بردم آن شخص گفت موضوع حکمت
الهی چیست گفتیم خدا گفت موضوع علم عبارت از آنست

که در آن علم از عوارض ذاتیه انسانی گفتگو شود عوارض
ذاتیة خدا چیست که او را موضوع قرار داده اند
نام نمل و کبر میان آمد و حرف طول انجام شد
و آن شخص از افراد شیخ بهائیه علیه الرحمه چند فردی
بمن خواند و اسحق زیاده موثرم گشت **چند چند**
از حکمت بونانیان **حکمت ابانیا را هم بخوان**
دل منور کن با نور جلی **چند باشی کاسه بسین برین**
اینا القوم الذمی فی الدرسه **کفل حاصلتموه و سوته**
فا غسلوا یا قوم عن لوح الفؤاد **کمل علم بسین نبی**
فی المعاد **علم چه بود انگره نمایدت** **ز لکم کراهی**
ز دل بزایدت **این هر سهار دولت پرون کند**
خوف و خشیت در دولت افزون کند **پس مده اوقات**

خود را

خود را بطلان احادیث در جوع کتب معتبره اخبار صده
داشتیم و تنج در متون احادیث نمودم و تعمق و تفکر
در معانی آنها بکار بردم و در این بین از انوار درج
و کلمات ارباب کمال بمنزله و تخریر مرزا دیدم
و لغزنا شنیدم تا بحمد الله تعالی نفس را از الجوار کفی
حاصل آمد و قلب را نوعی سکون و اطمینان برسد
تا در حل شبهات باطله و کشف مطالب حقه از راه
کسب ختم و مجموعه اخبار را یکجا ریختم و بدلیل احادیث
منتشبت شده و باخبار ائمه اطهار سلام الله علیهم
زوم و بیانات ایشان متوسل گشتم و کفتم **فرد مرزبان**
تحقیق انبیات نصیب **چه آب جویم در جوی خشک**
بجکم ان علیا بیانه که ام مطلب است که ائمه علیهم السلام

ایمان فرموده باشند و کدام تحقیق است از او غفلت
مموده باشند ای عزیز بن بر سر از اینکه داخل شوی مصداق
آیه شریفه که میفرماید ومن الناس من يجادل في الله
بغير علم ولا هدى ولا كتاب منير یعنی از مردم کسی نیستند
که نزاع و جدال میکنند در باب معرفت و دین و آخرت
بدون علم و بدون هدایت و بکنایه که روشندان
دهنده است از ظلمات شکوک و شبهات شنیده باشی
که صراط از شمشیر برنده تر و از مویبار کیمزه است پس الحمد
که در مراتب معرفت با سابقه علم و جرات مداخله فرمود
داده به بصیرت آغاز تحقیق بگذاری اثبات یار تو
مطلبی کنی و بهوای نفس و خیال خود سخن برانی و باین
مقامات متهوران قدم بگذاری قال النبی

صاحب

صلی الله علیه و آله انما مدینه العلم و علی بابها یعنی
آنحضرت فرمود که من شهر علم و علی در آنست
فقطه علم نمودم بنویان سوگمن ورنه چون بگری
از دایره بیدرون باشی هرگاه در برابر روی خود
بسته چینی لمبوی و دلیل با مفاسد طلبی پس متوکل
باش بیدای امت و کتکین ملت که ساکن بیدانند
و قائم طریق کلبه نجابت استند و متفاح مشکلات
تو که بوسف نسیب بعبود باش همچو او بر کرب و آشوب باش
تو چه شیرین نستی فراد باش چون نهیلی چه مجنون گرد باش
الرفیق ثم الطريق قطع این جمله به هر چه خضر مکن بظلمات
بهر سر از خطر گراهی در اربعین شیخ بهاء علیه الرحمه
در حدیث سی و هشتم عن کبیر بن زیاد التمیمی عن علی علیه السلام

الی ان قال یا کبیر ان هذه القلوب اوجبة فخرها
ادنا ما احفظ عینی ما اقول لك اناس ثلثة عالمون
و معلم علی سبیل نجاته و مسج رعاع اتباع کل ناعین یملکون
مع کل بیع لم یتفطنوا بنور العلم ولم یلجوا الی کون
و یثق یا کبیر العلم خیر من المال العلم بحر سکون
تحرس المال و المال تنقصه النفقة و العلم یزکک عیالک
یا کبیر العلم وین بدان الله به الی ان قال کبیرت
خزان الاموال و العلماء باقون ما بقی الدهر عیانهم
مفقودة و انما لهم فی القلوب موجوده آه آه ان
من و اشار علی التسم الی صدره العلماء جماعا لو وجد
حله الحدیث و بانضمام ناظر است قول نعالی و جلنا
بینهم و بین القرى التی بارکن فیها قرى ظاهرة سیروا
فیما یاء

فیما یاء و ایاها آمین خیرنا از در سجاده کت و طیبیم
بر در دست نشینیم و مرادی طلبیم زاد راه حرم دوست
ندایم مگر بکده ابد در میکده زاد می طلبیم نطقه خال تو
بر لوح بصر نتوان زد مگر از مردک دیده مرادی طلبیم
و نسف ما فانی دل که آینه شایسته خبایری
از خدا می طلبیم صحبت روشن را بید **اشاره فیما یاء**
علم تنها جارت از علوم رسمیه نیست که در حالت ان
از می نختند و در سلوک در فشار آن مری ندید از شیخ بهائی
منظومه بند سه بار مل یا اعدا دشوم فلغه با نحو با طب
بنجوم **ذ** ان نکر و بر تو هرگز کشف راز **ذ** کرد و شاکر
صد فخر راز **ذ** علم رسمی سر بر قیل است و قال **ذ** زار آن
کیفیتی حاصل ز حال **ذ** قدر صرف العمر فی قیل و قال **ذ** یا نبی

فم فقه ضاق المجال كركسى پرسد كه از عمرت هيمن
هفت روزى مانده آن كرده بنين نود را بن كيهفته ^{شعب}
كه ام علم خواهى بود اى مرد نام كل الامور سوى الفرائض
مشكلا الا الحمد بث. والالفقة في الدين العلم ما كان
فيه قال حدثنا وما سوى ذاك تلبس الشياطين قل
قد جالكم بصائر من ربكم فمن ابصر فلها ومن عمى فليها
وما انا عليكم بحفيظ **في كتاب التوحيد** عن مولانا على
امير المؤمنين عليه السلام انه قال ليس العلم في السماء
فينزل عليكم ولا في تخوم الارض فيخرج لكم لكن العلم مجبول
في قلوبكم تا ذوبوا باداب الروحانيين بظهر لكم **وفيه**
عن امير المؤمنين عليه السلام ما من احد الا ولقيا عينا
يدرك بها الغيب فاذا اراد الله بعبد خيرا افتح له عيني
قلبه ينز

توحيد

قلبه انتهى **والحمد لله رب العالمين** والصلوة والسلام على
محمد وآله اجمعين **تم** بيد مؤلفنا الفقيه الحسن الحسيني
الطبا طبيا في محمد ربيع بن علي اصغر بن الامير ربيع
التهريزي طب نراهما وحصل الحجة مشوبها في اليوم
الرابع عشر من شهر ربيع الثاني من سنة الف وثمانين
واحد وثمانين في مجال شترود من اعمال تهريز وكننت
اسير فيها غير مقيم في قرية اريد من يوم وليلة
يوما كروى ويوما بالعقيق ويوما بالخلصة ^{والله}
تعالى بانام ابن مختصر رساله موفق شدم وآنچه
مقصود بود بان فايز كرديم هزار شكر خداوند را
كه بزبان وبيان ابن سنده حفيظ وضعف انجمن
خطاب لطيف وكناب شريف را جارى ساخت

در حقیقت از روزگار بخود این قدر نا امید واری ندانم
فحشاءه ثم حهاله که این آثار از این بنده خاکسار
برود کار ماند و من بعد از این بنده یاد کار شد
بماند سالها این نظم و ترتیب ز ما هر ذره خاک افتاده
بسی میوزد مشکبو با و که ما رفته باشیم از یاد
توقع از مطالعه کنندگان این اوراق آنست که خیر
بد عای خیر یاد آرند و بعض خواندن یکصغیر ناقص حکم
بصحت و بطلان آن نمایند اما اطراف مسئله و موضوع
و محمول و متمات آن درست بدست نیاید بهر چه
حکمی نکنند از اول رساله تا آخر به مرض و بدو
غرض ملاحظه نمایند البتة حق مطلب در اذنان سلیم
خواهد شد و با عتقاد فقیر هر چه در این رساله فلفلی کرده
مسئله

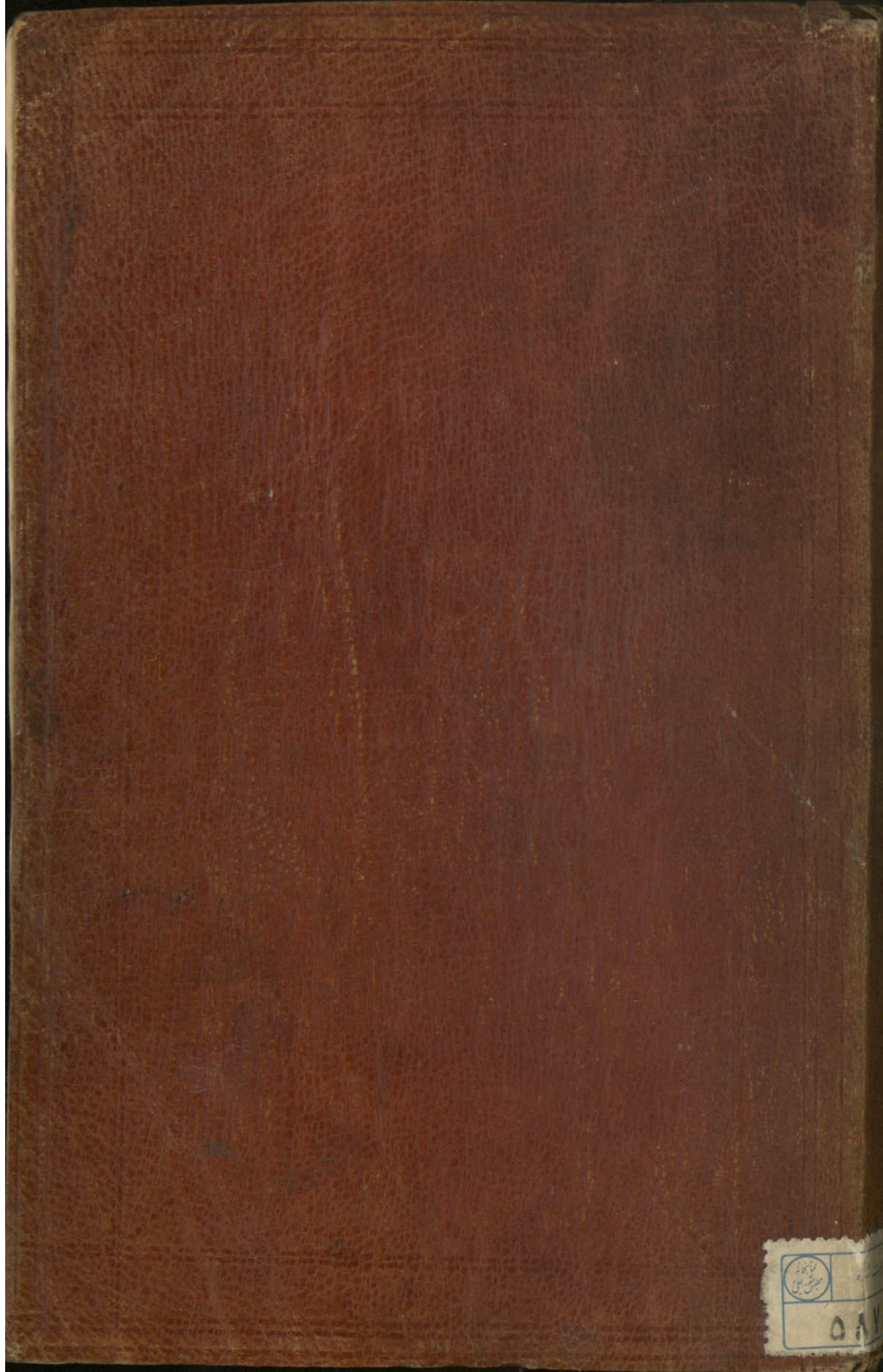
نزد مسلمین همه آنها فتنی بضرورت و بداهت است
نباید احدی را محل تامل و جای انکار باشد و اگر کسی
فرضاً بمقام رد بر آید خواهش دارم اولا اطراف
مسئله را درست بفهمد و در تحصیل مقصود من تعمق و تدبر
نماید مطلب را تفهیم دهد و نکند و الا نزاعی در جوئی کسی
ندارم لکم دینکم ولی دین من در عالم خود آنچه سومی خست
بود تا اینجا بعمل آورده اینها را موافق ضرورت دین دانست
و مطابق آیات و اخبار فهمیده ام و خطا و خلاف در اینها
نمیدانم و بالتام مدلول اخبار و مستنبط از کلمات آنها اطمینان

صلوات الله علیه بجا آورده ام

و السلام علی من اتبع الهدی



1571



Small white label with faint markings, possibly a library or archival stamp, located in the bottom right corner of the book cover.